

بسمه تعالی

خطبه ۱۰۹ و ۱۶۰ نهج البلاغه از زبان دانشمند و استاد فرهیخته جناب آقای دکتر خوئی

خطبه ۱۹۰ نهج البلاغه

جلسه اول

محور اصلی انسان با پروردگار خویش اولی ایمان است و دومی تقوا. این دو محور اعتقادی اگر برقرار باشد در حقیقت محورهای دیگر هم مانند توکل دعا و عبودیت و حفظ حدود الله و .. میتواند تاثیر گذار باشد. این دو محور اصلی اگر برقرار نباشد و رابطه بین خدا و بنده را برقرار نکند، عوامل دیگر هم هیچ کاری از شان برنخواهد آمد.

شرط قبولی اعمال ما در پیشگاه پروردگار در نص صریح قرآن دو عامل ۱- ایمان و ۲- تقوا است.

مثلا **من عمل صالحا من الذكر او انثی و هو مومن**: هر کس از شما کار نیکی انجام دهد خواه مرد باشد یا زن، به شرط اینکه مومن باشد و سیم ارتباطی برقرار باشد **فلنحییه حیات الطیبه**: در این دنیا به او حیات طیبه خواهیم بخشید و در آخرت هم به بالاترین قیمت و بهترین مزد کار او را پاداش خواهیم داد.

در جای دیگری در سوره مائده خداوند به داستان هابیل و قابیل اشارت میفرماید که پیغمبر داستان دو فرزند آدم را بر آنها تلاوت کن که هر دو در راه خدا قربانی کنند از یکی از آنها قبول شد و از دومی قبول نشد و وقتی از قابیلی که قربانی او قبول نشد و اعتراض کرد و صدایش را بلند کرد که چرا قربانی من قبول نشد خداوند میفرماید: چون این قربانی برخاسته از تقوی نبود اصلا پذیرفته نشد و بدرستی که خداوند فقط اعمال پروا پیشگان را می پذیرد.

این ایمان به خدا هم کلیتی است غیرقابل تفکیک و بنا بر اساس نص صریح قرآن، ۷ محور اصلی برای ایمان بخدا و اینکه انسانی بعنوان انسان مومن خوانده شود، تعریف شده است:

ارکان ایمان:

۱- ایمان بخدا: **الذین یؤمنون بالله**

۲- ایمان به رسولان الهی بویژه رسول خاتم یعنی انکار انبیای الهی برابر با انکار همه دین: **آمنوا بالله و کتبه و رسله**: اینکه همه رسولان الهی هدف واحدی داشتند و هر یک کار پیشینیان را کامل کرد تا به رسول خاتم برسد: **الذین یؤمنون بالله و رسوله**

۳- کتابهای آسمانی است که کاملترین آنها قرآن است: **و کتبه و رسله**.

۴- ایمان به قیامت است: اگر کسی خدا را قبول داشته باشد، زندگی مجدد و زنده شدن دوباره و بهشت و جهنم و ثواب و عقاب را قبول نداشته باشد، این انسان در منظر قرآن مومن نیست. توحید بی قیامت و یا معاد بی توحید، اسمش ایمان نخواهد بود.

۵- ایمان به فرشتگان است: **وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ لَانْفِرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ**.

۶- ایمان به تقدیر الهی است:

لازمه ایمان به تقدیر الهی یقین به چند نکته است:

*خدا هر چه میکند بر اساس حکمت است و خداوند حکیم است: لذا اگر دعای من مستجاب نشود، ای بسا این دعای من همسوی حکمت الهی نباشد مثلاً گاهی پدر و مادر تحت تاثیر فشار بچه ها تن به خواسته هایی از بچه ها میدهند که میدانند به نفع بچه ها نیست، اما خداوند حکیم است و لذا امکان ندارد تن به خواسته ای از خواسته های بندگان دهد که با حکمت الهی و مصلحت بنده سازگار نباشد

خداوند ظالم نیست **ان الله لا یغضب مثقال ذره: خدا به اندازه مثقال ذره ای به بندگان ظلم نمیکند

***خداوند خود را ملزم کرده که با رحمت خودش با مخلوقات تعامل داشته باشد: کتب ربکم علی نفسه الرحمه

****خداوند رؤوف بالعباد است: خداوند مهربان به همه مخلوقات خویش است

وقتی به همه این موارد ایمان بیاوریم دیگر تقدیرات الهی را زیر سؤال نمیبیریم که چرا خدا مادر و پدرم را گرفت و... و از آن جاهایی است که جای خودمان و خدا را اشتباه میگیریم و فکر میکنیم ما خدایی باید کنیم و او بندگی کند / اما فرمان دهیم و او اطاعت کند / در صورتی که برعکس است او مقدر میکند و ما باید

تسلیم باشیم /و ایمان یعنی همین .ایمان به تقدیر الهی به این معناست که باید قبول کنیم و یقین کنیم و ان یمسک الله :....اگر خداوند برای تو سختی مقدر کرده باشد همه عالم جمع شوند نمیتوانند این سختی را از تو دور کنند و اگر خداوند برای تو خیری مقدر کرده باشد همه عالم جمع شوند تا مانع شوند نمیتوانند. ایمان به تقدیر الهی یعنی اینکه خدا برای ما بد نمیخواهد و به ما ظلم نمیکند و بر ما مهربان است و کارهای خدا مبتنی بر حکمت است و سرنوشت ما در اختیار خداست.

۷- ایمان به ائمه طاهرين بعنوان حجج الهی است که زمین بی حجت خدا فرو می پاشد.

لوازم ایمان:

۱- اعتقاد

۲- التزام

۳- تصدیق

95 درصد انسان هایی که سیگار میکشند اعتقاد دارند سیگار بد است اما می کشند و همه افرادی که تریاک میکشند اعتقاد دارند که مضر است اما میکشند پس عقیده الزاما منجر به تصدیق نمیشود اما عقیده وقتیکه همراه با تصدیق و التزام باشد اسمش ایمان میشود. چیزی را بپذیریم و در عمل ان را تصدیق کنیم و در آن چهار چوب ملتزم باشیم لذا تعریفی که امیرالمومنین ع از ایمان دارند اینست که میفرمایند : «الْإِيمَانُ مَعْرِفَةُ الْقَلْبِ وَ إِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ». :ایمان مرحله اول شناخت قلبی است و بعد اقرار به زبانی است (اشهد ان لاو بعد مرحله سوم و اصلی عمل است . باید قبول داشتن خدا را در زندگی جاری کنید و نشان دهید .در جایی دیگر میفرمایند : **الایمان عمل کله** :همه ایمان عمل است و در عمل خود را نشان میدهد.

فرق ایمان و اسلام:

امام صادق علیه السلام ایمان و اسلام را تشبیه کردن به مسجدالحرام و خانه کعبه :ایمان مثل خانه کعبه است و اسلام مانند مسجدالحرام است. ممکن است در مسجدالحرام باشی اما داخل خانه کعبه نباشی یعنی ممکن است مسلمان باشی اما مسلمان نباشی .اما اگر مومن باشی حتما مسلمان هم هستی . اگر در خانه کعبه باشی حتما در مسجد الحرام هم هستی و لذا هر مومنی مسلمان است اما هر مسلمانی مومن نیست .و مخاطب اصلی قرآن یا ایها الذین آمنوا است یعنی اسلامی که میخواهد مسلمان پرورش دهد ، فقط انسان مسلمان نیست بلکه انسانی است که عملش قولش را تصدیق کند و در زندگی خود را

ملتزم کند به آن چیزهایی که قبول دارد عمل کند و حلال و حرام را رعایت کند و این بحث ایمان بود بعنوان چهارچوب اصلی ارتباط با خدا و محور دوم تقواست.

تقوا: یعنی خدا را همه جا حاضر و ناظر دانستن و در محضر خدا معصیت نکردن است. با نعمت هایی که خدا به ما داده معصیت نکنیم. تقوا نوعی پروا پیشه گی است. تقوای خدا/ تقوی جهنم: **فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ** قرآن میفرماید: پرهیزید از آتشی که هیزم آن انسان و سنگ است (انسان هایی که حکم سنگ را پیدا میکنند که وقتی در آتش انداخته میشوند آتش تازه برافروخته تر میشود).

كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ وَ عِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَفْزَعُ (فزع: ترس و مفزع: جایی که برای ترس به آن پناه میبریم) كُلِّ مُلْهُوفٍ (بی پناه) مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ وَ مَنْ عَاشَ (زنده بودن) فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ وَ مَنْ مَاتَ فَعَلَيْهِ مُنْقَلَبُهُ (بازگشتن) لَمْ تَرَكَ الْعُيُونُ (چشم ها) فَتُخْبِرُ عَنْكَ بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ (وصف کنندگان) مِنْ خَلْقِكَ لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لَوْحَشَهُ (وحشت و تنهایی) وَ لَا اسْتَغْمَلْتَهُمْ لِمَنْفَعَةٍ وَ لَا يَسْبِقُكَ مَنْ طَلَبْتَ وَ لَا يُفْلِتُكَ (افلات: فرار کردن) مَنْ أَخَذْتَ وَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانُكَ مَنْ عَصَاكَ وَ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ وَ لَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخِطَ (ضد رضاست: عدم پذیرش) قَضَاءُكَ وَ لَا يَسْتَعْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ (پیداست) وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ (شهود) أَنْتَ الْأَبَدُ فَلَا أَمَدَ (نقطه پایانی نیست) لَكَ وَ أَنْتَ الْمُتَنَهَّى فَلَا مَحِيصَ (گریزگاه) عَنْكَ وَ أَنْتَ الْمُوعَدُ (محل ميعاد و قرار) فَلَا [مُنْجَى] مُنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ (مگر تو رحم کنی) بِيَدِكَ نَاصِيَةٌ (پیشانی) كُلُّ ذَائِبَةٍ (جنبنده: جمع : دواب) وَ إِلَيْكَ مَصِيرٌ (سرنوشت) كُلُّ نَسَمَةٍ (مخلوق و آفریده شده) سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ سُبْحَانَكَ (واژه تسبیح) مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى (دیدن) مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ وَ مَا أَخْفَرَ (حقیر) ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ وَ مَا أَسْبَغَ (فراوان) نِعَمَكَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا أَصْغَرَهَا (اندک) فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ.

بخش اول خطبه: قدرت خداوند

خشوع، اوج حالت تسلیم و فروتنی است و یکی از شاخص های مومنان خشوع در نماز است. (**الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ** : یعنی باید نماز حالت خشوع و تسلیم در برابر پروردگار خود را نشان دهد، لذا حالت نمازگزار باید خشوع و افتادگی و تعبد ضعیف در برابر قوی ف مخلوق در برابر خالق، ذلیل در برابر عزیز داشته باشد و این خشوع را امیرالمومنین ع میفرمایند که خشوع عالم هستی در پیشگاه پروردگار همانطور که در قرآن میخوانیم ان کل شی یسبح بالحمده: همه چیزی در عالم تسبیح گوی رب جلیل است)

در عالم هستی چیزی نیست که از اصل فرمان پذیری خدا مستثنی باشد و قوام هر چیز به اراده و تسلیم الهی است (که اگر اراده و تقدیر الهی نباشد سنگی بر سنگی بند نمیشود و دمی در پس بازدم وجود نخواهد داشت

و حیات ما لحظه به لحظه وابسته به تقدیر الهی است و وقتی این مسائل را انسان از منظر ایمان به ان نگاه میکند ، این آدم امکان ندارد گرفتار غرور شود ، و امکان ندارد انسان طغیانگر شود.

چرا انسان طغیانگر میشود؟ چون فکر میکند این منم طاووس علیین نشین! کافیت فکر کنم یک لحظه دیگر اگر خدا اراده کند این نفس بند میاید و تو تمام اراده ات برای خودت برابر صفر خواهد بود (**برطرف کننده فقر هر فقیری پروردگار است یا ثروت اصلی انسان های به ذات خداوند است**) انسان ذاتا فقیر است، **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ**: شما هستيد فقرای درگاه الهی و غنی بی نیاز مطلق خداست، چون خدا بتو کمترین نیازی ندارد، ولی تو ذره ای و لحظه ای نمیتوانی از نیاز به خدا مستغنی باشی. پس هم فقیر هستیم که با بندگی خدا به غنی میرسیم و هم فقیری که جز خدا فقر ما را برطرف نمیکند) **و عزت بخش هر خواری است و عزت دهنده هر ذیلی است**. (هر کسی که از شکم مادر زاده میشود خدا او را با ارزش انسانی می آفریند (**ولقد کرما بنی آدم**). علم و عقل و فطرت منبع ارزش ذاتی هستند. عزت را اما باید بدست بیاوریم اگر کرامت نمره ۲۰ باشد که خداوند به همه داده است باید مواظب باشیم که این عدد به سمت صفر تمایل پیدا نکند بعبارتی عزت نمره صفری است که خدا به همه داده است و ما انسانها باید ان را به ۲۰ برسانیم. انسانها ذاتا و فطرتا عزت طلب هستند و هر انسانی دوست دارد مورد تکریم و احترام واقع شود بعضی انسانها سراغ آدرس های غلط میروند (پول/قدرت/ علم) هیچکدام منابع پایدار عزت بخشی نیست. در داستان حضرت ابراهیم ع که خواننده ایم آمده است که وقتی در جستجوی خدا بود وقتی خورشید طلوع کرد فرمود: قال هذا ربی: این خدای من است اما وقتی غروب کرد گفت نه خورشیدی که غروب میکند نمیتواند خدا باشد. وقتی ماه را در آسمان دید گفت این خدای من است وقتی که در آسمان ماه را ندید گفت نه این نمیتواند خدای من باشد و... همه گزینه های غلط را که رد کرد بعد خدای عظیم و جلیل را پیدا کرد. در منبع اصیل عزت یابی هم این روش، روش خوبی است که چه چیز به انسان عزت میدهد؟ حسب و نصب/ خوشکلی و جوانی/ علم / ثروت و... همه ناپایدار هستند .

دین راهکاری را برای رسیدن به عزت طبیعی، واقعی، اصیل و پایدار و ماندگار معرفی میکند و ان هم بندگی خداست(بندگی کن تا که سلطانت کنند)به نسبت بندگی کردن خدا به اشخاص عزت میدهد.در جایی در قرآن میخوانیم "**و الله عزت جميعا**" همه عزت از ان خداست که خداوند ازین عزت خود بواسطه رسولش به مومن میبخشد به اندازه ایمانش.به همین دلیل امام صادق ع میفرماید:خداوند اجازه هر کاری را به بنده مومن خود داده بجز یک مورد که اجازه نداده عزتش خدشه دار شود زیرا عزت امانت خداست و مومن نباید خیانت کند. کمتر از ذره نی،پست نشو،مهر بورز / تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان.امام حسین ع میفرماید: **موت فی عز خیر من حیاه فی ذل**= مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است.و در جایی دیگر میفرماید:مرگ در زندگی

ذیلانه شماسست و زندگی در مرگ عزتمندانه شماسست.) در این شکی نیست که انسان وجودی ضعیف است عامل قوت بخش اصیل خداست که وقتی دستت را بر دست خدا میگذاری هیچ قدرتی بر تو غالب نخواهد شد (إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ: اگر خدا شما را یاری کند هیچکس نمیتواند بر شما غالب شود به همین دلیل است که اولیای خدا نه ترسی بر آنها غالب میشود و نه غمگین میشوند و یک فرمول ریاضی رستگاری و دینداری را باید یاد بگیریم که من + خدا بزرگتر و قوی تر هستم از همه عالم و آدم - خدا. حاصل ایمان به این فرمول میشود علی بن ابیطالبی که سوگند میخورد که نامه ۴۵ نهج البلاغه امیرالمومنین ع میفرمایند: وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا، وَ لَوْ أَمَكَّنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا: بخدا سوگند اگر همه عرب دست به دست دهند و بر علیه من بپاخیزند به آنها پشت نخواهم کرد و اگر فرصتها طوری فراهم شود که من به گردنهای آنها نزدیک کنند شتابان بسوی آنها خواهم شتافت.(اوج شجاعت نشان میدهد) خداوند پناه هر بی پناهی است (اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ: یکی از شرایط استجابت دعا ، باید به مرحله اضطرار برسیرو یقین کنی در همه عالم هیچکس جز خدا نمیتواند به داد تو برسد و یقین کنی همه گره های عالم جز خدا باز نخواهد شد. تازه مرحله اول دعاست) جز خداوند نیست که باید از ترس به خود خدا پناه بریم(ایاک نعبد و ایاک نستعین: ایاک : کلمه حصر است نه اینکه ترا می پرستیم و از تو یاری می جوییم بلکه به معنی اینست که جز ترا نمی پرستیم و از کسی دیگری جز تو یاری نمی طلبیم، پول و دنیا و همسر و مقام و.. نپرستید و فقط و فقط خدا را پرستید و جز او را نپرستید) امیرالمومنین ع با ادبیات ساده در اینجا سخن میگویند هر کس سخن گوید خدا سخن او را می شنود(چه داد بزنی چه فریاد کنی و چه نجوا کنی خداوند همه جوره صدای ترا می شنود اول دعای شعبانیه امام سجاد ع آمده است که اگر نادیده : می شنود اگر ناجیته: میشنود به هر زبانی که بگویند و با هر ادبیاتی خداوند می شنود) هر کس هم که خاموش باشد خداوند رازهای درون سینه او را میداند(يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ: قرآن میفرماید: خداوند نگاه های شما را هم متوجه است که چند درصد خائنانه و چند درصد پاک است.

خدا میداند در سینه های شما چه رازهایی نهفته استبرای ما پیا و پنهان و غیب و شهود معنی دارد و برای خدا معنایی ندارد) و هر موجود زنده ای خدا رزق او را ضمانت و مسئولیت روزی دهی او را پذیرفته است (اگر چیزی مال تو نباشد خودت را تیکه پاره هم کنی بتو نمیرسد و اگر چیزی را خدا برایت تقدیر کرده باشد بتو میرسد و برای چه اینقدر دعا و خودت را به زحمت میندازی) هر کس هم از دنیا میرود به سوی خدا باز میگردد(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) چشم ها ترا نمیبند تا از تو خبر دهد و توصیفی از تو داشته باشد بلکه تو از قبل از وصف کنندگان از مخلوقات بودی و هستی داشتی) از امیرالمومنین ع سوال میکنند که آیا تا به حال خدا را دیدی؟ ایشان پاسخ دادند: لِمَ اَعْبُد رِبَا لِمَ اُرَاهُ: من خدایی را نمی پرستم که ندیده باشمش و بعد راجع به این جمله توصیف بسیار زیبایی دارند که میفرماید: این دیدن ، دیدن با چشم ظاهر نیست بلکه چشم

دل با حقایق ایمان پروردگار را میبیند و عظمت او را درک میکند) خدا برای چه ما را آفرید؟ تنها بود و میترسید؟ حوصلهش سر میرفت؟ امیرالمومنین ع میفرمایند: نه. تو خلاق را از سر وحشت و تنهایی نیافریدی (و نه اینکه حاجتی داشتی و خلاق را آفریدی تا بیایند و بتو کمک کنند، خداوند غنی عن العالمین است و هیچ نیازی به مخلوقاتش ندارد اصلا یکی از معانی عزیز بی نیاز است و خدا نیازی به کسی ندارد. خدایا ما را از سر حاجت نیافریدی / از سر تنهایی نیافریدی) آن کسی را که در طلب او باشی از چنگال تو راه گریزی ندارد و آن کسی را که میگیری نمیتواند از تقدیر تو فرار کند (اشاره به این آیه قرآنی است که **فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ** : وقتی اجل سراغ شما می آید نه میتوانید یک لحظه عقب و نه میتوانید یک لحظه جلو بیندازید،) و کسانی که ترا نافرمانی میکنند از قدرت و سلطنت تو چیزی کم نمیکند (گر جمله کائنات کافر گردند، بر دامن کبریا نشینند گرد، اگر همه عالم خدا را اطاعت کنند چیزی به خدا اضافه نخواهد شد و اگر همه عالم خدا را معصیت کنند باز هم چیزی از خدا کم نخواهد شد، امیرالمومنین ع در خطبه اول نهج البلاغه میفرماید: خداوند قبل از اینکه انسان را خلق کند فرشتگان را خلق کرد میلیاردها میلیارد فرشته که گروهی صف به صف در قیام و گروهی صف به صف به رکوع و گروهی صف به صف به سجود، نه خواب و چرت شان میگرفت و نه انتظاری از خدا داشتند و حتی اگر خدا هم از پرستیده شدن خوشش می آمد پرستندگانی بهتر از من و شما آفریده هم جن و هم فرشته بهتر از من و شما خدا را پرستش میکنند اونم مثلا ابلیس ۶۰۰۰ سال خدا را عبادت کرده بود اما این انسان ظلوم و جهول همین نمازی که میخوانیم چقدر منت سر خدا میگذاریم و یا به فقیر که کمک کنیم از خدا طلبکار میشویم و انسان احمق وقتی که دو رکعت نماز میخواند منتظر وحی میشود و فکر میکند کاندید پیغمبری شده است! (انکس که ترا اطاعت کند چیزی بر ملک تو نمی افزاید و هر کس هم از قضای تو ناخشنود باشد و تن به قضا و قدر تو ندهد همه دنیا را هم زیر و رو کند نمیتواند تقدیر الهی را عوض کند و برگرداند.) خدا خیلی با ما خوب برخورد کرده مثلا در جایی میفرماید که اگر مصیبتی بر شما وارد شد و صبر کنید پاداش های کلانی بر شما ارزانی خواهد شد و منزلتی از بهشت را برای صابران اختصاص داده خب مثلا اگر ما صبر نکنیم خب چیکار کنیم؟ خدا میتواند از موضع گرن کلفتی با ما برخورد کند اما خداوند همیشه از منظر رحمت و مهربانی با ما برخورد کرده است.) **آنانی که با تو قهر میکنند خدایا از تو بی نیاز نخواهند شد،** (اگر کاری نداری خب قهر کن اما میروی و چند روز بعد شرمنده بر میگردی، اگر فرار میکنید بسوی خدا بروید، این بنده فراری به چه کسی میتواند پناه ببرد مگر همان مولایی که از او فرار کرده ای، ما انسانها در بندگی کردن خیلی لوس هستیم از خدا انتظار خدایی کردن داریم بدون اینکه خود را ملزم به بندگی کردن بدانیم و خدا هم تفضل میکند اما منطق اینست که همان اندازه ای که بندگی میکنید حق دارید انتظار از خدا داشته باشید) **هر رازی در پیشگاه تو پیداست،** و ما چیزهایی را نمیبینیم که به آن غیب میگوییم و یکی از مراحل ایمان در اول سوره بقره آمده است که حقیقت

هستی چیزهایی نیست که با چشم ظاهر دیده شود که قابل وزن نیست مثلاً هوش، عقل، خواب و نور و صدا ... که وجه مادی ندارد برای خدا غیب معنایی ندارد و همه چیز در مقام شهود است. تویی خدای ابدی که هیچ نقطه پایانی برای تو نیست و تویی خدایی که گریزی از سرنوشت تو برای هیچکس نیست. تویی خدای ابدی که هیچ نقطه پایانی برای تو نیست. و تویی خدایی که گریزی از سرنوشت تو برای کسی نیست. (در توصیفات امیرالمومنین ع در مورد خداوند ایشان می فرمایند: هو الأول بلا اولیه ء، وهو الآخر بلا آخریه: خداوند اول است منتها بمعنای این نیست که قبل از اول چیزی هم بوده، معنای اول و آخر برای خدا با اول و آخر برای ما فرق میکند، خداوند اولی است بدون اینکه اولیت داشته باشد و آخری است بدون اینکه آخریت داشته باشد و این همان چیزی است که در ادبیات دینی به آن ازلی و ابدی می گوییم. ازلی یعنی خدایی که از بی پایان وجود داشته و ابدی یعنی تا بی پایان وجود خواهد داشت) قرآن در آیات متعدد میفرماید که ما و خدا یه جایی با هم قرار داریم یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ: ماهیت ملاقات چیست نمیدانیم؟ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (۲۲) إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ: حتی جایی قرآن میگوید به خدا نگاه هم خواهی کرد باز ماهیت این نگاه چیست؟ نمیدانیم. ازین قرار گریزی نیست و راه نجاتی برای اینکه این قرار را لغو کنسل کنیم نیست، مگر اینکه تو رحم کنی. ایمان به این نکته و باور عمیق قلبی به این نکته نتیجه عملی ش اینست که: جوانی خدمت رسول الله آمد و عرض کرد یا رسول الله من این گناهان را انجام داده ام آیا خداوند مرا میبخشد؟ پیغمبر خدا ص فرمودند: بله توبه کن و منم برای تو طلب استغفار میکنم انشاءالله خدا میبخشد. جوان خوشحال شد و رفت و روز بعد برگشت و گفت یا رسول الله یک سوال دارم وقتی من در حین ارتکاب گناه بودم آیا خدا مرا میدید؟ پیغمبر ص فرمودند: البته که میدید. **الم يعلم بان الله یری:** آیا نمیدانید که خدا او را ببیند و هیچ قول و فعل و حرکت او از میدان دید خدا بیرون نیست. بعد عرض کرد یا رسول الله آیا من در روز قیامت با خدا روبرو خواهم شد؟ پیغمبر فرمودند: بله البته. عرض کرد: بنا را بر این میگذاریم که خدا مرا بخشیده باشد فردای قیامت با شرم حضور چه کنم؟ افتاد و مرد. همین فکر که در پیشگاه خدا با شرم حضور چه کنم؟ افتاد و مرد. **موهای جلو پیشانی را میگیرند و پاها گرفته میشوند و به جهنم پرتاب میشوند و سرنوشت هر مخلوقی بسوی توست. پاک و منزهی پروردگارا. چقدر بزرگ است شان تو و چه بزرگترین است مقام تو. پاک و منزهی پروردگارا. چقدر بزرگ است آنچه که از آفریده های تو میبینیم.** (خداوند در بدن ما رگ هایی قرار داده که اگر همه آنها را در کنار هم بگذاریم ۵ بار دور کره زمین می چرخد و یا همین معده ما اسید کلریدریک و پپسینی ترشح میکند که این دو هورمون ائتلاف ویرانگری تشکیل میدهند که همه چیز را در عالم هضم میکند الا خود معده و بافت سالم معده را و وقتی انسان می میرد اولین بافتی که منهدم میشود بافت معده است و این ادراری که در کلیه ما ساخته میشود و قطره قطره در مثانه جمع میشود اگر همینگونه که در مثانه میزید بر روی تیر آهن بریزد سالی یک سانت تیر آهن را سوراخ میکند برای اینکه بشدت اسیدی

و خورنده است اما خداوند چه چیزی آفریده است بافت گوشتی که ۸۰ سال تا ۱۰۰ سال هم در برابر این اسید خورنده حتی از آهن هم مقاوم تر است و خیلی موارد دیگر از این خلقت عجیب خداوند.... تازه همه این دنیا با عظمتش چقدر در برابر قدرت تو کوچک و ناچیز است (خداوند در قرآن میفرماید: این خلقت برای خدا کمترین زحمتی نداشت که خداوند بدیع السموات و الارض است یعنی خداوند این دنیا را از روی چیزی نساخته و مدلی نداشته است و از نیست، هست کرده است و خدا الگویی نداشت) تازه همه این مواردی که میبینیم و عظمتی دارد در برابر آنچه که نمیبینیم و خارج از میدان دید ماست خیلی کوچک و ناچیز خواهد بود و چه حقیر است. پروردگارا چقدر نعمت های تو در این دنیا بر ما فراوان است و چقدر همه این نعمتها در مقایسه با نعمت های آخرت و اخروی اندک است (وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا: اگر بخواهید نعمت های خدا را بشمارید قابل شمارش و احصاء نخواهد بود. مثلاً قلب یک فاز سیستول و یک فاز دیاستول دارد دیاستول مرحله زنش هست که میزند و تموم میشود و قلب استراحت میکند و دوباره زنش بعدی که اگر این دو فاز روی هم بیفتند اریتمی میشود و خود همین که قلب من میزند و سالم میزند نعمت است. بالاترین مراتب نعمت های دنیا از پایین ترین مراتب نعمت های آخرت پایین تر است و لذا از اشکالات ما اینست که از دنیا انتظار بهشت داریم که این غلط است).

جلسه دوم:

الملائكة الكرام

و منها مِّنْ مَّلَائِكَةٍ أَسْكَنْتَهُمْ (سکونت بخشیدی و جا دادی) سَمَآوَاتِكَ وَ رَفَعْتَهُمْ (برتری) عَنْ أَرْضِكَ (منزلت حیات زمینی) هُمْ أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ وَ أَخَوْفُهُمْ لَكَ وَ أَقْرَبُهُمْ (نزدیکترین مخلوقات) مِنْكَ لَمْ يَسْكُنُوا الْأَصْلَابَ (پشت پدران) وَ لَمْ يُضْمِنُوا (نمی مانند) الْأَرْحَامَ (رحم های مادران) وَ لَمْ يُخْلُقُوا مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ (آب بی ارزش و پست) وَ لَمْ يَتَشَعَّبْهُمْ (شعبه شعبه - گروه گروه) رِيبُ الْمُنُونِ وَ إِنَّهُمْ عَلَى مَكَانِهِمْ مِنْكَ وَ مَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ وَ اسْتِجْمَاعٍ (جمع شده) أَهْوَائِهِمْ (هوی دل) فِیکَ وَ کَثْرَةَ طَاعَتِهِمْ لَكَ وَ قِلَّةَ غَفْلَتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ لَوْ غَايَنُوا (عین: دیدن) کُنْهَ (واقعیت هر چیزی) مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لَحَقَرُوا أَعْمَالَهُمْ وَ لَزَرُوا (زاری کردن و سرزنش کردن) عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَعَرَفُوا أَنَّهُمْ لَمْ يَعْبُدُوا حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ لَمْ يُطِيعُوا حَقَّ طَاعَتِكَ.

بخش دوم خطبه: وصف فرشتگان

ایمان به فرشتگان یکی از محورهای ایمان است که خدای متعال در قرآن در آیات آخر سوره بقره می فرماید: «أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ أَمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ: حتی ملائکه مقدم بر کتب و رسل هستند. شاید این سوال

مطرح شود که چه ضرورتی دارد ایمان ما به فرشتگان؟ اولاً: ایمان به فرشتگان ازین منظر لازم است زیرا که فرشتگان واسطه های فیض و تقدیر الهی در حیات انسان ها هستند آنچنان که در سوره مبارکه قدر میخوانیم که **تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ**: این تنزل فعل مضارع جاری است و فعل ماضی نیست که یکبار این اتفاق افتاده باشد بلکه هر سال فرشتگان بر امام عصر ع نازل میشوند و تقدیر سالیانه ما را به او عرضه میکنند لذا فرشتگان کارگزاران خداوند در تقدیر حیات و معیشت انسان ها هستند. دوم: تاکید بر این حقیقت است که خداوند قبل از خلقت انسان فرشتگانی را آفرید که در بندگی به مراتب بالاتر و والاتر از انسان خدا را عبادت میکنند مخلوقاتی که نه از بندگی کردن خسته میشوند، نه چرت میزنند، در حقیقت انسان وقتی خود را با فرشتگان مقایسه میکند متوجه میشود که خدا چقدر این بنده ناز پرورده خودش را لوس کرده است ازش کم خواسته و بهش زیاد داده است. اینکه انسان را دردانه آفرینش می شناسیم در مقایسه انسان و فرشتگانی که صدها و هزاران بار بیش از ما انسان ها و با خلوص بیشتر خدا را بندگی میکنند اما اجر و جزا و عده هایی که خداوند به انسانها داده، برای فرشتگان نداده است.

از مخلوقات تو پروردگار فرشتگانی هستند که آنها را در آسمانهایت سکونت بخشیدی و جای دادی، تا آنها را از منزلت حیات زمینی رفعت و منزلت بخشیدی (گویا مقام حیات فرشتگان از مقام حیات انسانها بالاتر و والاتر است) علم آنها به عظمت پروردگار بیشتر از انسانهاست (فرشتگان داناترین مخلوقات و آفریده های تو نسبت بتو هستند) و خوف و ترس و خشیت آنها هم از ما انسان ها بیشتر است خداترس ترین هستند فرشتگان. و نزدیکترین مخلوقات تو بتو هستند) گویا آنها لوازم عرش الهی و سکنی گزین عرش الهی هستند، در عین حال انسان هم میتواند به مقامی برسد که فرشتگان را پشت سر بگذارد. دو شاهد مثال میزنیم. **ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى**: پیغمبر به خدا در معراج نزدیک شد و نزدیک شد و نزدیک شد تا جایی که به کمترین فاصله رسید. شاهد دوم: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ**: فرشتگان جایگاهشان نزدیک به خداست اما انسان این ظرفیت را دارد که به این مقام قرب برسد و جایگاه طبیعی اش مقام قرب الهی نیست) ساکن پشت پدران نیستند و در رحم های مادران نمی مانند (امیرالمومنین ع اشاره میکنند که فرشتگان مانند ما انسان ها آفریده نمیشوند که پدر و مادری داشته باشند. اصلاً ما راجع به ماهیت و هویت فرشتگان ما اطلاعات زیادی نداریم و بسیاری از علکای ما معتقدند که فرشتگان روح لطف هستند و جسم مادی نیستند و موجودات روحی و روحانی صرف هستند اما انسان آمیزه ای از روح و جسم است. یکی از دلایلی که این دیدگاه را تایید میکند اینست که امیرالمومنین ع میفرمایند: فرشتگان مانند ما بدنیا نمی آیند.) از آن آب فرومایه و پست که منشا خلقت انسانی انسان است (ماء مهین: اشاره به مایه اولیه خلقت انسان است. تعبیری که امیرالمومنین ع در نکوهش کبر دارند که میفرمایند: **عجبت لمتکبر کان أَمْسِ نطفه و هو غذا جیفه**: تعجب می کنم از کسی که ادای استکبار و بزرگی را در می آورد در حالی که دیروز

نطفه ای پست بیش نبود و فردا که خواهد مرد لاشه ای متعفن بیش نخواهد بود.) این گرفتاریها و در دسرهایی که ما انسان ها در زندگی داریم آنان مانند ما دسته دسته و شعبه شعبه و فرقه فرقه نمیکند و با هم اختلاف مصالح ندارند) انسان ها به دلیل اختلاف مصالح گروه گروه میشوند و با هم میجنگند . کلمه شعبه کلمه قرآنی است **یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقیکم»** (حجرات/۱۳): ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و در گروه ها و تیره های بزرگ و کوچک جای دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ همانا گرامی ترین شما نزد خدا، با تقوی ترین شما است) مخاطب این سخن امیرالمومنین ع پروردگار است که میفرماید: **خدایا با وجود این منزلت نزدیک آنها بتوی پرودگار و شان و مقامی که در پیشگاه تو دارند، که در دل ملائکه هیچی جز خدا نیست و همه میل و هوی هایشان در بندگی و عبودیت و بهشت خدا جمع شده است** (ما چقدر ممکن است انسان هایی پیدا کنیم که واقعا دلشان جز خدا در آن نباشد شاید از هر ۱۰۰ هزار تا حتی یکی هم نباشد که نیست در دلم جز الف قامت یار/ چه کنم حرف دیگر یاد نداد استادم ، اما فرشتگان همه اینگونه هستند اصلاً جز عشق و محبت خدا و بندگی خدا هیچی در هوششان نیست) و اینکه **زیاد و طولانی خدا را بندگی میکنند** (ما شاید ۶۰-۷۰ سال که دوران کودکی را هم شامل میشود خدا را بندگی میکنیم اما یک ابلیس ۶۰۰۰ سال خدا را بندگی کرد سالهایی که نمیدانیم از جنس زمین است یا آسمان؟) و **ناچیزی غفلتهای آنها از اجرای فرمان های تو** (انسان هر لحظه در زندگی ش ممکن است گرفتار غفلت شود، گویی امیرالمومنین ع میخواهند به ما بگویند که اگر خدا از پرستیده شدن هم خوشش می آمد پرستندگانی بهتر از من و شما دارد و احتیاجی به عبادت من و شما ندارد و اینقدر منت عبادت کردن بر خدا نگذارید) اگر این فرشتگان هم حقیقت عظمت تو را خدایا بفهمند و ببینند ، تازه فرشتگان هم بسیاری از حقایق را نمیدانند که اگر آنها به همه حقایق میرسیدند کارهای خود را حقیر میدیدند و از خود شرمنده میشدند و بر خودشان زاری میکردند و خود را سرزنش میکردند (دانایی شان از انسان ها خیلی بیشتر است اما باز خیلی چیزها را نمیدانند) و **انگاه میدانستند که چگونه که حق بندگی ترا ادا نکرده اند و چگونه که لازمه اطاعت توست از تو اطاعت نکردند** تازه حتی فرشتگان هم حق خدا را ادا نکرده اند فرشتگانی که عبودیت شان با ما انسان ها اصلاً قابل قیاس نیست).

عصیان الخلق:

سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا بِحُسْنِ بَلَائِكَ (آزمون درست) **عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ ذَارًا** (سرای اخرات) **وَجَعَلْتَ فِيهَا مَأْدِبَةً** (با ادب کنار سفره رنگین نشستن) **مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا وَخَدَمًا وَقُصُورًا** (کاخ ها) **وَأَنْهَارًا وَزُرُوعًا** (کشت های) **وَتِمَارًا** (میوه هایی) **ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا** (دعوت کننده ای) **يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيمَا**

رَغَبْتَ رَغْبُوا وَ لَا إِلَى مَا سَوَّيْتَ إِلَيْهِ اِسْتَأْفُوا اُقْبَلُوا (روی آوردن) عَلَى حَيْفَةٍ (بدبو و متعفن) قَدْ افْتَضَحُوا (مفتضح) بِأَكْلِهَا وَ اصْطَلَحُوا (همداستان) عَلَى حُبِّهَا .

خدایا ستایش ترا سزااست که آفریننده و معبود خلائق هستی و در یک آزمون درست که خداوند برای بندگان مقدر کرده است (بلا در ادبیات قران و نهج البلاغه به معنای امتحان است و نه بار مثبت و نه بار منفی دارد مانند اینکه برای شاگردانی که درس خوان هستند فرصت و برای تنبل ها یک تهدید است اما در ادبیات فارسی بلا بار منفی دارد) ، نزد افریده هایت سرایی را افریدی (اشاره به سرای آخرت است) و در این سرا سفره رنگینی گستردی (تعبیر دیگر مادبه که در قرآن آمده است مانده است منتهی مادبه ازین لحاظ میگویند که انسان با ادب کنار سفره بنشیند) و در این سفره و خوان نوشیدنی ها و خوردنی های فراوان ، همسرانی و میهماندارانی و خادمانی و کاخ هایی و رودهایی و کشت هایی و میوه هایی (تصویر بسیار سطحی و شماتیک از بهشت است) پس دعوت کننده ای را بسوی مردم فرستادی که مردم را به این سرای جاودانه آخرت فرا خواند (کار پیامبران این بود که مردم را به حیات اخروی اشارت و راهنمایی کنند . حیات واقعی ما همانطور که در دوران جنینی که دوران مقدمه حیات دنیوی می‌شناسیم، خود این حیات دنیوی نیز مقدمه ای بر ای حیات اخروی است و نسبت حیات اخروی ما به حیات دنیوی ما مانند نسبت حیات دنیوی به حیات جنینی ماست و چقدر متفاوت است ، ۹ ماه در یک فضای تنگ و محصور قرار میگیرید که نه نانی و نه تحرکی و نه فضایی برای شامانی کردن و ... وقتی از رحم مادر فرزند خارج میشود تازه متوجه میشود که این زندگی با زندگی قبلی چقدر تفاوت داشته است و نسبت حیات اخروی و دنیوی ازین فاصله هم بیشتر است. تکار پیامبران اینست که به من و شما هشدار دهند که کلاه سرتان نرورد و از حیات اخروی برای این چند روز دنیا صرفه نظر نکنید که این دنیا بیش از گذرگاهی نیست امیرالمومنین ع فرمودند: **الدنيا دار ممر، والآخرة هي دار المقر، فخذوا من ممرکم لمقرکم** : دنیا فقط محل گذر و عبور است. قرارگاه شما آخرت است و ازینجا باید برای آنجا توشه بردارید. دنیا را بیش از مقام توشه برداری برای آخرت نباید دید. یکی از اصحاب حضرت علی ع نقل میکند که ایشان در نخلستان های مدینه مثل مار گزیده به خودش میپیچد و میگوید: **أه من قلت الزاد و طول الطريق** = وای بر علی ازین دست خالی و راه دراز. هر شب باید خودمان را در مقابل این آیه قرانی قرار دهیم و جواب دهیم که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ** : ای مومنان تقوای خدا پیشه کنید و هر روز از خود بپرسید که پیش پیش برای فردای قیامت تان چه چیزی فرستادید؟ در آخرت دیگر جایی برای خرید و فروش نیست و آدم هایی کارنامه دست شان میدهند که نمره ۹/۷۵ گرفتند همینگونه پریشان و دلواپس روی سرش میزند و از خدا تقاضا میکند که خدایا نمیشود مرا برای چند روز دنیا بازگردانی؟ ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ ولی امروز که تمام شد ، دیگر برنخواهد گشت.شب ثمر گذشت و لب تنور گذشت. حتی اگر به مرحله اعتقاد یقینی نرسیدیم و اگر یک در هزار احتمال بدهیم بهشت و جهنمی باشد و

جاودانه و سرای ماندگار باشد ، برخورد ما در دنیا اینگونه نخواهد بود.) اما دعوت این دعوته کننده را اجابت نکردند) اما خیلی ها گفتند چه کسی بهشت و جهنم را دیده حالیا خوش باش و عمر بر باد نکن / از دی که گذشت هیچ ازو یاد مکن / فردا که نیامده است عمر بر باد نکن و فعلا خوش باش و این منطق انبیای الهی نیست و دقیقا بر خلاف همین است که باید بفکر فردایتان باشید، اما مردم طبیعتشان اینست چون قاعده انتخاب اینست که خداوند آئینه شفاف و روشنی در پیش چشمان دل هر یک از ما نهاده است که در این آئینه دو صندلی خالی است و من و شما دعوت شدیم که در یکی ازین صندلی ها بنشینیم و جای خود را پیدا کنیم و حالت سومی ندارد . صندلی اول: ان الانسان لفی خسر ، صندلی دوم: الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و.... و تو باید در آئینه ضمیرت جای خود را پیدا کنی و قاعده ان الانسان لفی خسر است و بقیه گویا استثنا هستند) نه دعوت این دعوته کننده را اجابت کردن و نه به آنچه که تو آنها را ترغیب کردی میلی نشان دادند (بسیاری از آیات قرآن ترغیب انسان به بهشت است، اما انسانها رغبتی نشان نمیدهند) و بیشتر مردم شوقی به آنچه که آنها را مورد تشویق قرار دادیم نشان نمیدهند. یکی از عوامل عملی موثر اغفال عمدی از آخرت ، خطاهای دنیوی ماست. مثلا : طرف رفته داروخانه و قرص ویتامین ایرانی گذاشتند به قیمت ۵ هزار تومان و یک نوع خارجی به قیمت ۷۰ هزار تومان، بعد نوع خارجی را خریده و میگوید این اثربخشی ش بهتر است و برای اینکه به شعورش اهانت نکند مجبور است چنین حرفی بزند . ما گاهی قدم خود را کج میگذاریم که مجبوریم فکر کنیم بهشت و جهنمی نیست زیرا خیلی خود را تویخ نکنیم و از عذاب وجدان برهانیم چون اگر باشد وضعمان خراب است. بشر وقتی طبع طغیاناش برانگیخته میشود یکی از لوازم طغیانگری انکار آخرت است.) اقبال کردن و روی آوردن به چیز بدبو متعفن و گند، کنایه امیرالمومنین ع است که برای دنیا بکار بردند، اقبال کردند به یک دنیای بی ارزش و فرومایه ای که با تعلق به این دنیا خود را مفتضح کردند و ابروی خود را بردند و همداستان شدند بر این حب دنیا.) امیرالمومنین ع میفرماید: چه نابخرد هستند کسانی که بخاطر لذت گذرای ناپایدار، لذت پایدار و طولانی اصیل آخرت خود را میسوزانند. از فرازهای زیارت اربعین اینست که وجه مشترک همه کسانی که دست شان به خون امام حسین ع آغشته شد یک طیف وسیعی را ما نام میبریم کسانی که زمینه سازی کردند/اسب ها را زین کردند/شمشیرها را تیز کردند و سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ، الْمُؤْمِدِينَ لَهُمْ بِالْتَمَكِينِ همه اینها یک وجه مشترک دارند و آن اینست وَ قَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ عَرَفَتْهُ الدُّنْيَا وَ بَاعَ حَظَّهُ مِنَ الْآخِرَةِ.. همه آنها وجه مشترکشان اینست که گول دنیا را خوردند، زرق و برق دنیا چشمان آنها را پر کرد و شانس بزرگ عظیم آخرت خود را به یک تجارت ناچیز دنیوی فروختند و به نازل ترین و پست ترین قیمت، فرصت بهشت خودشان را فروختند . امام صادق ع فرمودند: از ما نیست کسی که دنیایش را فدای آخرت ش کند همانطور که از مانیست کسی که آخرتش را فدای دنیایش کند. از برداشت های غلط از دینداری و دین ورزی اینست که دین یعنی چشم فرو بستن بر دنیا که غلط است چون دین پیش از آنکه

آخرت ما را آباد کند ، آخرت ما را آباد میکند مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ دَكَرٍ أَوْ أَثْنَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً هر کس کار خوب برخاسته از ایمان کند به او حیات طیبه و دل خوش میبخشیم برای این دنیا است . چون خدا در همین دنیا چهارچوبی تعریف کرده که **الا بذكر الله تطمئن القلوب**: خدا یک طول موجی در زندگی ت گذاشته است که اگر خودت را در آن طول موج قرار بدهی خداوند آبشار رحمت و آرامش را بر تو فرو میریزد. **انزل علی قلوبهم السکینه** و دیگر نیاز به قرص اعصاب نداری. قواعد زندگی را یا نمیدانیم یا میدانیم و عمل نمیکنیم. دین و حیات دینی بمعنای گذر سلامت از دنیا بسوی آخرت است. خطوط قرمزی در ارتباط با دنیا در حیات دینی ما تعریف میشود که مهمترینش تعلق است تعلقی که در غالب حب خود را نشان میدهد که **حب الدنيا راس کل خطيئه**: سرمنشا همه خطاهای انسان دل بستن و دوست داشتن دنیا است لذا انسان در دعای ابوحمزه ثمالی میخوانیم که خدایا حب دنیا را از دل من خارج کن. زیباترین توصیفی که از واژه زهد بعنوان محور اصلی رابطه انسان با دنیا در ادبیات فارسی دارم بیت زیبای غزل حافظ است که غلام همت آنم که زیر چرخ کبود/ ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادم.)

بخش سوم خطبه: دلبستگی به دنیا و راجع به عشق و آفت ها و آسیب هایش صحبت میکنند

وَمَنْ عَشِقَ شَيْئًا أُعْشِيَ (از دست دادن قدرت بینایی) **بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ (چشم دل) غَيْرِ صَاحِبِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ (گوش نمیشنوند) غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتْ (دریدم و پاره کردن) الشَّهَوَاتِ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتْ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ (هشدار دهنده) وَ لَا يَتَعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ وَ هُوَ يَرَى الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغِرَةِ (فریب گول خوردن) حَيْثُ لَا إِقَالَه [لَهُمْ] وَ لَا رَجْعَه كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَ جَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمُنُونَ وَ قَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ.**

و هرکس که عاشق چیزی یا کسی شود قدرت بینایی خود را ازدست میدهد و گرفتار بیماری قلبی میشود(مولوی میگوید: عاشقی پیداست از زاری دل / نیست بیماری چو بیماری دل) با چشم نادرست مینگرد و گوشش دیگر درست پیام ها را نمیشنود و قلب مریض میشود، این خواهش های نفسانی پرده عقل را می برد و عقل را از دست میدهد(عشق نوعی جنون است و عقل را از کار میندازد) و دنیا دلش را بمیراند و جانش را شیفته خود سازد. چنین کسی بنده دنیاست و بنده کسانی است که چیزی از مال و جاه دنیا را در دست دارند. دنیا به هر جا که می گردد، با او بگردد و به هر جای که روی آورد، بدان سو روی آورد. (حلقه ای بر گردنم افکنده دوست میبرد هر جا که خاطر خواه اوست) از هیچ پند دهنده ای و هشدار دهنده ای دیگر حرف نمیشنود(عشق آدم را کر و کور میکند، گویی وابستگی به شیدایی را نوعی اعتیاد تشبیه میکنند آدمی که معتاد است میداند اعتیاد او را به نابودی میکشاند اما نمیتواند خودش را بیرون بکشد یعنی تعلقات گاهی وارد مرحله

برگشت ناپذیر میشوند) و وعظی را دیگر نمی پذیرد، و با چشمش هم مرتب میبیند که فریب خوردگان دنیا چگونه یکی پس از دیگری سقوط میکنند (یکی از تعبیری که قرآن برای ابلیس و شیطان بکار میبرد غرور است یعنی فریب دهنده و گول زننده، این تعبیر برای دنیا هم بکار میرود، دنیا با زرق و برق ش و با چرب و شیرین ش بندگان خدا را فریب میدهد ، امیرالمومنین ع خطاب به دنیا میفرماید: **إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا ، غَرِي غَيْرِي**: دنیا من تو را از دست خودم آزاد کردم و برو دیگری را فریب بده، در جای دیگر میفرماید: **لَدُنْيَا غَرَارَةٌ غَدَارَةٌ**: فریب دهنده زیان رساننده. این دنیا چگونه باید بگوید که ماهیت این دنیا نامردی است و بی ارزش است .روزی شخصی کنار امیرالمومنین ع نشسته بود و میگفت یا علی این دنیا مرا گول زد و امیرالمومنین ع میفرماید: دنیا فریب نداد، دنیا از صبح تا شب بهت کد میدهد وقتی میگویند فلانی مرد، یعنی کد/فلان شهر زلزله آمد یعنی کد. این دنیا شایسته دلبستگی من و تو نیست **ولكن اقتررت بها** خودت ،خودت را گولوندی و فریب دادی.) و حال آنکه می بیند که دیگران بناگهان و بیخبر گرفتار مرگ شده اند. نه راه رهایی دارند و نه بازگشت. (میدانیم داریم به سمت نابودی میرویم اما دیگر نه راه پس و نه راه پیش داریم) **میبیند کسانیکه این دنیا را جاویدان میپنداشتند چگونه به طرفه العینی محکوم و مجبور شدند که ازین دنیا رخت بربندند و جابه جا شوند و وارد عرصه آخرتی بشوند که همیشه سعی میکردند به گونه ای آن را ندیده بگیرند(مرگ بدون اینکه از ما اجازه بگیرد سراغ ما می اید و ما را از یک فاز زندگی به فاز دیگری از زندگی منتقل میکند و تازه می فهمیم که چقدر دستمان خالی است) مرگی سراغ او آمد که سعی میکردند ان را به رسمیت نشناسند و به آن فکر نکنند در حالی که با آسودگی خاطر زندگی می کردند،(ما تا مرگ را باور نداشته باشیم زندگی برایمان معنی دار نمیشود، فکر مرگ زندگی ساز است) محکوم به فراق ازین دنیا شدند در حالیکه خود را در امنیت میدیدند و وارد فاز آخرت شدند همان آخرتی که به آنها وعده داده شده بود اما آنها این وعده ها را جدی نگرفته بودند.**

عشق کلمه عربی است ، از گیاهی بنام عشقه یا پیچک گرفته شده است که دور چیزی میپیچد و بالا میرود اما با وجود اینکه کلمه عربی است در قرآن حتی یکبار هم نیامده و در روایات هم خیلی کم ممکن است یک یا دو روایت باشد که باز روی صحت آن روایات هم تردید هست، مثلاً روایتی را به معصوم نسبت دادند که **رکعتان فی العشق ، لا یصح وضوءهما الا بالدم** نماز در عشق دو رکعت است که وضوی آن درست نیاید الا به خون. اما اصرار بسیار بارزی را در عدم استفاده قرآن و معصومین ازین کلمه میبینیم چون وجه رایج کلمه در دوران نزول قرآن و حیات ائمه طاهرین وجه مادی ش بوده است.

یکی عشق به جنس مخالف یا موافق و دیگری عشق بدنیا. که امیرالمومنین ع در اینجا راجع به عشق بدنیا سخن میگویند. عشق، محبت مفرط است که در فارسی با کلمه و عبارت شیدایی و واله گی خوانده میشود یعنی از خود بیخود شدن.

دوست داشتن های ما مرحله به مرحله میتواند حالت های مختلفی به خود بگیرد مثلا یک جذبه ملایم و متعادل را میل مینامیم مانند میل به غذا/ کمی که بیشتر شد به آن آشتهای گوییم/ و باز اگر بیشتر شد و حالت وحشی بخود گرفت شهوت گوییم، یعنی بقدری شدید میشود که برای برآورده شدن ش انسان حاضر است هر کاری انجام دهد و شکل وحشی و بدخیم میل، شهوت و شکل خوش خیم آن آشتهای تعریف شده است و شکل کاملاً لجام گسیخته این حب اسمش، عشق میشود.

لذا راغب اصفهانی که لغت شناس معروف عرب است میگوید عشق کلمه زشتی است و واژه ای است که به رختخواب تمام میشود گویی در آن شهوت و هوس هست اما واقعیتش اینست که انسان دو مدار متفاوت عشق را میتواند تجربه کند: عشق مادی و عشق معنوی.

انسانی که برای وجه مادی ش اصالت قائل است جنس عشق ش هم مادی میشود که یا عشق بدنیاست و یا عشق به جنس مخالف است.

انسانی که برای وجه معنوی ش اصالت قائل است عشق ش هم معنوی میشود.

ما فرصت تجربه این دو سطح عشق را در زندگی مان داریم و آدم های پست عشق هایشان پست و آدم های بزرگ عشق هایشان هم بزرگ است. نمونه های عشق متعالی را میتوانید در دعای کمیل امیرالمومنین ع میتوان دید که حاکم بزرگترین حکومت زمان است اما بر سر سجاده نماز نشسته و میگردد و به ذات اقدس ربوبی عرض میکند الهی و ربی و سیدی و مولای من لی غیرک: خدایا تو همه کس من هستی و من بغیر از تو هیچکسی را ندارم و در جای دیگر امیرالمومنین ع در دعای کمیل به ذات اقدس ربوبی عرض میکنند که خدایا اگر مرا به آتش دورخ بیفکنی شاید بتوانم بر این آتش صبر کنم اما با فراغ تو چه کنم؟؟؟؟؟؟؟؟ این هم نوعی عشق است که خیلی قابل توصیف نیست و حکایت این ضرب المثل معروف است که حلوی تن تنانی تا نخوری ندانی و فقط کسانی میتوانند متوجه این عشق شوند که تجربه کرده باشند.

شیخ عطار نیشابوری در کتاب منطق الطیر عطار خود در مورد سه پرنده صحبت میکند که راجع به حقیقت آتش بحث میکردند. اولی: به آتش نزدیک شد و برگشت و گفت آتش داغ است / دومی: به آتش نزدیک تر شد و گفت که آتش میسوزاند/ سومی: خود را به آتش زد و سوخت. حقیقت آتش را پرنده سوم فهمید. ما مفاهیم واژه ها در ذهن بر اساس تجربیات بسیار متفاوت است مثلاً در مورد کلمه تشنگی، خیلی این فهم

فرق میکند با کسانی که از تشنگی مردند و دو معنای کاملاً متفاوت است مثلاً از نظر شما تشنگی اینست که انسان میل به آب خوردن دارد کمی بیشتر زبانش خشک میشود کمی بیشتر حرف زدن برایش دشوار میشود اما کسی که از تشنگی می میرد سوی بینایی خودش را هم ممکن است از دست بدهد . رنج و شادی باید به روح انسان گره بخورد نه جسم.

انگلیسی ها یک ضرب المثل دارند که میگویند چاره عشق ازدواج است و چینی ها ضرب المثل دیگری دارند که میگویند عشق در بستر فرو می پاشد یعنی وقتی میرسند به یکدیگر در عشق مادی همه چی گویا تمام میشود.

در تمام داستان های عشقی دنیا حتی یک مورد هم نمیتوانید بیابید که عاشق و معشوقی بهم رسیده باشند و به کثافت آلوده نشده باشند و فقط آنهایی پاک ماندند که دستشان بهم نرسیده باشد. داستانی را در داستان اصلی لیلی و مجنون نقل میکنند که ملای رومی در مثنوی به فارسی برگردانده است .اصل داستان لیلی و مجنون داستان عربی است که برای اولین بار نظامی آن را به فارسی برگردانده است .داستان بنام قیص و لیلی است و قیص هم چون مجنون شده بود در فارسی به لیلی و مجنون رواج پیدا کرد. اتفاقاً جلد اول المقانی که داستان لیلی و مجنون در آن هست به فارسی ترجمه شده است و در آن آمده است که لیلی وقتی ازدواج کرد شوهرش شکارچی بود، میرفت شکار و مجنون با زن شوهر دار زنا میکرد و اسم این عشق و عاشقی بود! و بعد وقتی لیلی میخواست ازدواج کند مجنون عصبانی شده بود و به شوهرش در غالب شعر خبر میداد که با زنت من چه کارها کرده ام! یا در داستان یوسف و زلیخا، این چه معشوقی است که وقتی عاشق به خواسته پلید آن تن نمیدهد توطئه قتل او را میچیند ! و ۷ سال این عاشق به مکر معشوق در اسارت ماند و این چه عشقی است!

در مقایسه با عشقی که امام سجاد علیه السلام در پیشگاه اقدس ربوبیت در صحیفه سجاده ابراز میکند و میفرمایند: خدایا اگر مرا به قول و زنجیر ببندی و من را در مقابل مرم مفتضح کنی و بین من و پاکان فاصله بیندازی، من را به عذاب خودت گرفتار کنی، مهر تو از دل من بیرون نخواهد رفت و من بجای دیگری رو نخواهم آورد. این هم نوعی دوست داشتن است دوست داشتنی که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا نشان داد که عاشق اینگونه رفتار میکند که خدایا همه هست و نیست را پشت پا زدم بخاطر محبت تو و برای دیدن تو حاضر شدم عیالم یتیم شوند و گرد یتیمی بر سرشان بریزی و اگر مقدر کرده باشی من با شمشیر تکه تکه و پاره پاره بشوم دل من جز بسوی تو جای دیگری نخواهد رفت. این هم نوعی مدار متعالی و عشق است.

عشق به دنیا زشتی شکمتر از عشق های متعارف خیابانی نیست. امیرالمومنین ع خیلی زیاد این عشق یعنی عشق به دنیا را سرزنش میکنند.

اصلی ترین توشه و سرمایه ای که هر کس میتواند برای آخرتش ببرد قلب سلیم است (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ): برنده های این بازی زندگی کسانی هستند که توانستند سلامت قلب خود را حفظ کنند و سلامت قلب یعنی چه؟ از امیرالمومنین ع سوال میکنند چه چیزی شما را به این مقام رفیع بی مانند رساند؟ فرمودند: **کنتم بوابا لقلبی**: دربان قلبم بودم و ورود و خروجش را کنترل میکردم. چون دل حریم حرم خداست و هر کس را در آن نباید راه داد.

جلسه سوم

بخش چهارم خطبه: تصویر واقع گرایانه از مرگ را امیرالمومنین ع بیان میکنند که مراحل تدریجی مردن است در حالیکه اولش بیان میکنند نمیشود درست توصیف کرد

فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةٌ (مستی و از خودبیخودی) الْمَوْتُ وَ حَسْرَةُ الْفُوتِ، فَفَتَرَتْ (فتور: سستی) لَهَا أَطْرَافَهُمْ (چهار طرف بدن انسان) وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ اِزْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ وَلُوجًا (آرام آرام چیزی وارد چیزی شدن) فَحِيلَ (حائل شدن: جدایی ایجاد شدن) بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ (اشاره به زبان دارد) وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ (خرد و عقل) يَفْكَرُ فِيهِمْ أَفْنَى عُمْرِهِ وَ فِيهِمْ أَذْهَبَ دَهْرَةٍ وَ يَتَذَكَّرُ أَمْوَالًا جَمَعَهَا أَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَ أَخَذَهَا مِنْ مُصَرِّحَاتِهَا (پاک) وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبَعَاتُ جَمْعِهَا وَ أَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبْقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ [يُنْعَمُونَ] يَنْعَمُونَ فِيهَا وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ (مهن: هنی: نوش جان) لِغَيْرِهِ وَ الْعِبَاءُ (وبال: گناه) عَلَى ظَهْرِهِ وَ الْمَرْءُ قَدْ غَلِقَتْ رُحُونُهُ بِهَا فَهُوَ يَعْصُ يَدَهُ نَدَامَةً (پشیمانی) عَلَى مَا أَصْحَرَ (روشن شدن مناظر نا پیدا) لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَ يَزْهَدُ (بی میلی) فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمْرِهِ وَ يَتَمَنَّى (تمنا کردن، آرزو کردن) أَنْ الَّذِي كَانَ يَغْبِطُهُ بِهَا وَ يَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعُهُ فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَ لَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ يُرَدِّدُ طَرَفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ وَ لَا يَسْمَعُ رَجَحَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ اِزْدَادَ الْمَوْتُ التَّيَاطُّا بِهِ [فَقَبَضَ بَصَرَهُ كَمَا قَبَضَ سَمْعَهُ] فَقَبِضَ بَصَرُهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعُهُ وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً (چیز بدبو) بَيْنَ أَهْلِهِ قَدْ [أَوْحَشُوا] أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَ تَبَاعَدُوا (دور شدن) مِنْ قُرْبِهِ لَا يُسْعِدُ بَاكِيًا وَ لَا يُجِيبُ دَاعِيًا ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخَطٍّ فِي الْأَرْضِ فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ وَ انْقَطَعُوا عَنْ زُورَتِهِ (زیارت).

ابن ابالحدید میگوید اگر حقیقت معانی این کلمات و جملات را کسی درست بفهمد و درک کند همانا این حالت ها را حس کند لرزه بر تنش می افتد .

نمیشود دقیق توصیف کرد که مرگ چگونه بر اینها وارد میشود، دو چیز همزمان با هم در انسانی که به آخر خط رسیده است، جمع میشود: ۱- مستی مرگ ۲- حسرت از دست دادن فرصت ها

(این دو مورد همه وجودت را میگیرد ، دیگر همه دغدغه ها کنار میرود مانند ادم مستی که به هیچ چیزی فکر نمیکند و ایم تعبیر قرآنی است **وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ** : حالت مستی توصیفی است که قرآن برای مقدمه مرگ دارد و مهمتر از آن حسرت از دست دادن فرصت ها و سرمایه هاست به ازای بدست آوردن هیچ. دو حسرت را قرآن به زیبایی ذکر میکند ۱- حسرت حین مرگ و ۲- حسرت بعد از مرگ. یکی از توصیف هایی که قرآن راجع به قیامت دارد یوم الحسره است روزی که همه حسرت میخورند حسرت از دست دادن فرصتهای زندگی را میخورند.)

یواش یواش دست و پا و چهار طرف بدن انسان شل میشود ، رنگ می پرد و صورت یواش یواش سفید میشود و می پرد ، مرگ آرام آرام بدن را فرا میگیرد(اولین مرحله سکره الموت و حسرت الموت/ بعد شل شدن دست و پا/ رنگ پریدگی/ آرام آرام مرگ بر بدن وارد میشود) یواش یواش زبان سنگین میشود و حرف زدن دشوار میشود ، هنوز خرد و عقلش باقی است و قدرت تفکر وجود دارد ،(نکته جالبی است که انسانها در آخر عمر به چه چیزی فکر میکنند، عمر خود را در چه راهی تلف کردی ؟ گویی مانند فیلم همه زندگی از جلوی چشم ما رد میشود) **عمر خود را در چه راهی تلف کردی ؟** (پیغمبر خدا فرمودند اولین سوالی که روز قیامت از ما می پرسند اینست که جانی ت را صرف چه کردی؟ دوره برداشتن و جمع آوری زاد و توشه ، دوران طلایی اش جوانی است و ما نباید عمر را حرام کنیم چون این عمر سرمایه است و بابت این سرمایه باید پاسخگو باشیم **يُسْأَلُ عَنْ عُمْرِكَ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ ، وَعَنْ شَبَابِكَ فِيمَا أَفْلَيْتَهُ**:عمرت را صرف چه کردی؟ جوانی ت را صرف چه کردی؟ صرف تجربه های پوچ؟! روزگارش را کجا حرام کرد؟ یادش می آید که چه اموال و پول هایی را جمع کرده است، و چشمهایش را در مورد حلال و حرام آن بست ، خیلی سراغ آن نرفت که این پولی که امروز بدست ما آمد و غذایی که پخته شد حلال و یا حرام است یا شبیه ناک است؟

(ما متدین به دینی هستیم که همه چیز را پاک میداند مگر اینکه به نجاستش یقین داشته باشیم و اصل بر طهارت است اما به لقمه که میرسد اوضاع عوض میشود و امیرالمومنین ع در نهج البلاغه میفرماید لقمه ای را از چها راه حق عبور بده که یقین به پاکی اش داری و اگر شبیه ناک بود بیرون بریز. و اولین نتیجه لقمه حرام اینست که ارتباطش با خدا که پاکی مطلق است قطع میشود)

و حالا گرفتار نتایج این تبعات حرام بر سر سفره خانواده میشوید ، و حالا در شرف رها کردن همه این اموال (تعبیر امیرالمومنین ع در چند جای نهج البلاغه آمده است که میفرمایند این اموال را برای چه کسی جمع

میکنید؟ برای فرزندان؟ خانواده ات؟ این فرزندان تو یا صالح هستن یا ناصالح. اگر صالح باشند خدا بیشتر از تو هوای آنها را دارد و اگر ناصالح باشند که الواتی و لذت را آنه میبرند و وبال و گناهش برای توست.)

و همه این اموالی که جمع کرده برای بازماندگان باقی می ماند که دیگران از آن لذت ببرند و استفاده کنند و این پول نوش جان بازماندگان میشود و وبال این مال روی دوش توست و تو در گروی حلال و حرام مالی هستی که جمع کردی و تمام وبال و گناه این مال بر گردن توست ، این آدم حالا انگشت به دندان از پشیمانی و ندامت میگذرد.(در صحرا هیچ مانعی در مقابل دید ما نیست و ما میتوانیم تا دور دست ها را روشن ببینیم لذا روشن شدن مناظر ناپیدا را اصحار می نامیم) بخاطر حقایقی که بهنگام مرگ برای او روشن و هویدا واضح میشود.

(خیلی موارد و حقایق را هنگام مرگ میبینند و میفهمند اما دیگر دیر شده و فایده ای ندارد، امیرالمومنین میفرمایند: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» : مردم در خوابند و چون بمیرند، بیدار می شوند.»/ در تعبیر دیگر میفرمایند: **موتوا قبل ان تموتوا**: بمیرید قبل از اینکه بمیرید. این دو معنی دارد ۱- مرگ تمام رشته های تعلقات شما را پاره میکند پس قبل از مرگ خودتان اینکار را بکنید ۲- فیلترها را از مقابل چشم کنار بزنید و حقایقی که باید ببینید را از همین الان ببینید تا بتوانید خطاهای زندگی را جبران کنید، .

مولوی « دیوان شمس »

بمیرید بمیرید در این عشق بمیرید/در این عشق چو مردید همه روح پذیرید

بمیرید بمیرید و زین مرگ مترسید/کز این خاک برآید سماوات بگیری

بمیرید بمیرید و زین نفس ببرید/که این نفس چو بندست و شما همچو اسیرید

یکی تیشه بگیری پی حفره زندان/چو زندان بشکستید همه شاه و امیرید

بمیرید بمیرید به پیش شه زیبا/بر شاه چو مردید همه شاه و شهیرید

بمیرید بمیرید و زین ابر برآید/چو زین ابر برآید همه بدر منیرید

خموشید خموشید خموشی دم مرگست/هم از زندگیست اینک ز خاموش نفیرید)

عجب میل ها و مزاج ها هنگام مرگ عوض میشود و تمام مواردی که همه عمر عاشق و شیفته ش بودید نسبت به آن بی میل میشوید (ناگهان تمام تعلقات تبدیل به بی میلی میشود که در اینجا امیرالمومنین ع این بی میلی را با کلمه زهد آورده اند، کیست مولا؟ آنکه آزادت کند ، بند رقیت ز پایت وا کند)

ای کاش آنهایی که بمن حسودی کردند و غبطه خوردند کاش همه چیزهایی که من دارم را آنها داشتند و من در عوض آزاد بودم و گرفتار این تعلقات و وبال نمیشدم، مرگ همچنان او را فرا میگیرد تا اینکه گوش هم مانند زبان از کار می افتد و حالا دیگر در مین خانواده در شرایطی است که نه زبان کار میکند و نه گوش میشوند، اما مدام سرش را به این طرف و آن طرف برمیگرداند و اطرافیان را میبیند، تکان خوردن زبان و دهان شان را میبیند اما دیگر حرفها را نمیشنود(اول ناطقه / بعد سامعه از کار می افتد).

بازم مرگ یک گام به جلو می آید ، و حالا بینایی را هم ازش میگیرد و در این مرحله روح از تن او خارج میشود و مثلاً این عزیز کرده محترم خانواده تبدیل به جیفه و چیز بدبو میشود و همه از نزدیک و مجاورت او وحشت میکنند و همه از او دور میشوند ، نه اگر کسی گریه کند میتواند کاری برایش کند و نه اگر کسی او را صدا کند جواب میدهد ، و حالا او را به سمت قبر حمل میکنند و او را تسلیم و واگذار میکنند به عملش و کمتر کسی یاد او میکند و زیارت او میرود.

(باید توجه داشت که عمل مهم است . خدا به عمل شما نمره خواهد داد .ارزشمندترین و گرانقیمت ترین قبر، در مشهد قبر چسبیده به قبر امام رضا ع و قبر هارون الرشید است اما زائران در کنار حرم امام رضا ع طواف میکنند در عین اینکه به امام رضا ع سلام میدهند ، به هارون الرشید هم لعنت میفرستند ، یکی از دویبیتی هایی که در حرم امام رضا ع و ضریح امام رضا ع بر روی کاشی های بالاسر نوشته شده دو بیت قشنگی آمده است :

قبران فی طوس خیر الناس کلهم***و شرّ کلهم هذا من العبر:ای زائر اینجایی که ایستادی دو قبر کنار یکدیگر هست / قبر بهترین مردم و بدترین مردم و این از عبرت های روزگار است(قبر امام رضا علیه السلام و هارو الرشید)

ما ینفع الرجس من قرب الزکی و ما***علی الزکی بقرب الرجس من ضرر:نه آن پلید از همجواری پاک سودی میبرد و نه آن پاک از همجواری آن پلید زیانی میبیند)

از شیعه امیرالمومنین ع کار خوب را به قیمت ویژه میخرند و گناهی که از سر غفلت و سهو رخ داده باشد را با شفاعت راحت تر می پذیرند اما سر سوزنی شیعه بودن و سنی بودن در کیفر حق الناس فرقی ندارد.

روایتی از معصوم است که وقتی ادم میمیرد همه چیزش قطع میشود جز سه مورد:

۱- فرزند صالحی که کار خیر و ثواب انجام دهد و به حساب او ثواب بریزند

۲- باقیات و صالحاتی که بجا میگذارد

۳- و مومنینی که برای او طلب استغفار کنند

بخش پنجم خطبه: رستاخیز انسان ها و آن سمت دنیا و قیامت و جزای عمل

القیامة:

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَ الْأَمْرُ مَقَادِيرَهُ وَ الْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ وَ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ أَمَادَ السَّمَاءِ وَ فَطَرَهَا (می شکافد) وَ أَرْجَ الْأَرْضِ وَ أَرْجَفَهَا وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا وَ ذَكَ (محکم بهم خوردن) بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَبْنِهِ جَلَالَتِهِ وَ مَخُوفِ سَطْوَتِهِ وَ أَخْرَجَ مِنْ فِيهَا فَجَدَدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ (پوسیده شدن و مندرج شدن) وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسَائِلَتِهِمْ عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ خَبَايَا (پنهان) الْأَفْعَالِ وَ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ أَنْعَمَ عَلَى هَؤُلَاءِ وَ انْتَقَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ فَأَمَّا أَهْلُ الطَّاعَةِ فَأَنَابَهُمْ (ثواب و پاداش خیر) بِجَوَارِهِ وَ خَلَدَهُمْ (جاودانه) فِي دَارِهِ حَيْثُ لَا يَظْعَنُ النَّزَالُ (منزلگاه) وَ لَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحَالُ وَ لَا تَنُوبُهُمُ الْأَفْزَاعُ (ترس و نگرانی) وَ لَا تَنَالُهُمُ الْأَسْقَامُ (مرض) وَ لَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْأَخْطَارُ (خطر) وَ لَا تُشْخِصُهُمُ الْأَسْفَارُ (هیچ عاملی آنها را از هم دور نمیکند) :

وقتی که پرونده جهانی انسان بسته میشود و خواست خدا فرا میرسد و آخرین انسان زنده به اولین ش ملحق میشود و فرمان خدا صادر میشود که انسان مرده دوباره باید خلق شود.

(یکی از اصول دین ما معاد است ، معاد بعنوان ۵ رکن اصول دینی ۵ رکن اساسی دارد: ۱- ایمان و اعتقاد به روز قیامت : یوم الدین و یوم القیامة و یوم الحسره آمده است ۲- ایمان و اعتقاد به حشر: همه مردگان دوباره محشور و زنده میشوند یا بعث به معنای رستاخیز و دوباره زنده شدن ۳- ایمان و اعتقاد به سه خلقت جنینی / دنیوی / خلقت بعد از مرگ و زنده شدن مجدد و رجعت. ۴- ایمان و اعتقاد به جزا: یوم الجزا. ۵- ایمان و اعتقاد به بهشت و جهنم هر کدام ازین اجزا اگر وجود نداشته باشد اعتقاد به معاد ، اعتقاد ناقص و باطلی است)

آسمان را به حرکت در می آورد و میشکافد و زمین را بشدت میلرزاند (روز قیامت با زمین لرزه شدید جهانی آغاز خواهد شد **اذا زلزلت الارض ...**) کوهها از جا کنده و متلاشی و فرو پاشیده میشوند (**اذا الشمس كورت، ...**) کوهها از ترس جلالت و خشیت خدا بهم میخورند (**فزع الاكبر قرآن یاد میکند**) و هر کسی در خاک هست خدا بیرون می آورد و خدا همه آنها را بعد از خاک شدن و پوسیده شدن ها تجدید میکند بعد خدا دوباره آنها را جمع میکند و در آنجا خداوند خلاق را بر اساس کارهای پیدا و پنهانی که در دنیا انجام داده اند دو دسته میکند (دنیا آمیزه ای از بهشت و جهنم است و همه چیز آن درهم است و ازینجا که میرویم همه چیز جدا میشود ، برخی بی حساب کتاب و مستقیما به جهنم میروند و برخی مستقیما به بهشت میروند و برخی باید بمانند تا تکلیف شان مشخص شوند پس اول جداسازی انجام میشود) خداوند خلاق دوباره زنده شده را دو گروه و فریق قرار میدهد، گروهی که مستحق نعمت های اصیل و والای الهی هستند و کسانی که حالا باید خدا از آنها انتقام بگیرد. اما کسانی که در دنیا حرف خدا را گوش کردند و به فرمان خدا عمل کردند و اطاعت کردند از دستورات الهی خداوند آنها را در جوار خود ثواب و پاداش خیر میدهد (**إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ {٥٤} فِي مَعْدِنِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ: هَمْنِشِينَ و همجوار خدا شدند**) و آنها را جاودانه در سرای خویش سکنی قرار خواهد داد و به قدری بهشت گستره است که جا برای کسی تنگ نیست و نه جا برای کسی تنگ است و نه سکونت کسی در بهشت موقت است و نه اینکه خسته میشوند و دچار ملالت میشوند، هیچ ترس و نگرانی ندارند (**أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**) گرفتار مرض نمیشوند و هیچ خطری آنها را تهدید نمیکند و در حقیقت هیچ عاملی آنها را از هم دور نمیکند.

جلسه چهارم

وَأَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ فَأُنْزِلَتْهُمْ شَرَارٌ وَ غُلَّ الْأَيْدِي إِلَى الْأَعْنَاقِ وَ قَرْنَ التَّوَاصِي بِالْأَقْدَامِ وَ أَلْبَسَهُمْ سَرَابِيلَ الْقَطِرَانِ وَ مَقْطَعَاتِ النَّيِّرَانِ فِي عَذَابٍ قَدْ اسْتَدَّ حَرُّهُ وَ بَابٌ قَدْ أَطْبَقَ عَلَى أَهْلِهِ فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ وَ لَجَبٌ وَ لَهَبٌ سَاطِعٌ وَ قَصِيفٌ هَائِلٌ لَا يَظْلَعُنْ مُقِيمُهَا وَ لَا يُفَادَى أُسِيرُهَا وَ لَا تُفْصَمُ كُبُولُهَا لَا مُدَّةٌ لِلدَّارِ فَتَفَنَى وَ لَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيَقْضَى.

اما، معصیت کاران را در بدترین خانه ها فرود آورد، دستهایشان باغل و زنجیر به گردنهایشان بسته شود. انسان، که پیشانیهایشان به قدمهایشان رسد. جامه ای از قطران و تکه های آتش سوزان بر آنها پوشند. گرفتار عذابی شوند، عذابی سخت سوزان. در خانه ای محبوس گردند، ر آتشی غران با نفیری وحشت آور. چون زبانه اش بالا گیرد و بانگی هولناک از آن برآید، گرفتار آن، رخت به جایی نتواند برد و اسیر آن را کس فدیة آزادی ندهد و بندهایش را کس نگشاید . زندانیان را مدتی نیست که به پایان رسد و برای آن قوم زمانی نیست که سر آید .

بشر عمدتاً دانش و آگاهی را بر اساس محسوساتش تعریف میکند خداوند برای اینکه یک تصور رقیق و سطحی و ایهام گونه و یا نمادینی به من و شما از بهشت و جهنم نشان بدهد به توصیفات مادی دو نشئه حیات واپسین انسان پرداخته است که مثلاً بهشت نخل و نهر و رمان است و حور است و غلمان و جهنم نار است و آتش است و ... اما واقعیت اینست که حقیقت بهشت و جهنم چیزی فرای این تصورات میباشد منتهی این فقط توصیف سطحی از مرحله ای است که باید برویم و وارد فضایی شویم که بهشت چیست و جهنم چیست؟ این نکته را هم باید اشاره کنیم که همه انسان ها اعم از خوب و بد وارد جهنم میشوند و قرآن میفرماید: «إِنَّ مِنْكُمْ إِيَّاهُ وَارِدُهَا» ورود ما به دوزخ قطعی است، تا کسانی که بهشت میروند قدر بهشت را بدانند و در روایت داریم که مومنان به طرفه العین از دوزخ گذر میکنند و در نهایت هرچه انسان کارنامه اش خراب تر باشد به همان نسبت سرعت حرکتش کندتر و کندتر میشود تا به کسانی میرسد که اینها مقیم جهنم یا مقیم خالد جهنم و در نهایت به کسانی که خالدون فیها و حبس ابد با اعمال شاقه جهنم میشوند.

تصویر قرآنی این است که با اینکه حائل بین بهشت و جهنم است و نگهبانانی که دیوار حائل را حفظ میکنند اما قرآن گفتگوهای متعددی بین اصحاب نار و جنه ذکر کرده است که مثلاً اهل جهنم التماس به اهل بهشت میکنند که ازین آب گوارایی که در نزد شما هست مقداری به ما بدهید و اهل بهشت پاسخ میدهند که خدا بخاطر زشتکاری که در حیات دنیا پیشه کرده بودید بر شما حرام کرده است.

و منها فی ذکر النبی (صلی الله علیه وآله): زهد النبی: قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَ صَغَّرَهَا وَ أَهْوَنَ بِهَا وَ هَوَّنَهَا وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّاهَا عَنْهُ اخْتِياراً وَ بَسَطَهَا لِغَيْرِهِ اخْتِياراً فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا [مِنْ] عَنْ نَفْسِهِ وَ أَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيشاً (لباس فاخر) أَوْ يَرْجُو فِيهَا مَقَاماً بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ مُغْذِراً وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ مُنْذِراً وَ دَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مَبْشِراً وَ خَوْفَ مِنَ النَّارِ مُحْذِراً.

بخش ششم خطبه: اشاره به زهد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

پیغمبر خدا دنیا را تحقیر کرد و کوچک دید (ارزش و اندازه پدیده های عالم هستی پیش ازینکه مبتنی بر مقیاس های واقعی بیرونی باشد وابسته به نگاه و ارزشگذاری ماست و دین تلاش میکند که نگاه ما را به محیط پیرامونی و تقدیر ما در ارزشگذاری تصحیح و نگاه طبیعی کند. بر اساس همین ارزش هاست که عوامل دنیوی باعث سرور و از دست دادنش موجب حزن و غصه شود. امیرالمومنین ع در مناجاتی به خداوند عرض میکنند که خدایا اشیا را به همان اندازه ای که هستند و در ارزش واقعی به من نشان بده. این نگاه بخشی ش بطور طبیعی در زندگی تغییر پیدا میکند با افزایش سن . برخی به دنیا وابسته تر و برخی دنیا در نظرشان بی ارزش تر خواهد شد. امیرالمومنین ع در جایی میفرمایند: این دنیای شما برای من ارزشش از عطسه بز کمتر

است/ در جای دیگر میفرمایند: این دنیای شما برای من ارزشش از یک استخوان ران خوک در دست بیمار جزای بی ارزش تر است. هم خودش دنیا را خوار و سخیف دید و هم به چشم دیگران دنیا را خوار و سبک معرفی کرد و دانست که خداوند به اراده پیغمبر دست او را از دنیا کوتاه کرد و بخاطر تعظیم و تجلیل پیغمبر دنیا را به او نداد و دنیا را گستراند برای دیگر تن نه بخاطر اینکه آنها را تکریم بلکه بخاطر آنکه آنها را تحقیر کند(مال فراوان دنیا به کسی دادن نشانه تکریم الهی برای مومن نیست بلکه نشانه امتحان الهی است و برای کافر نشانه تحقیر الهی است. مال دنیا برای مومن نشانه اختیار و برای کافر نشانه احتقار است. اگر مال دنیا ارزش داشت باید خدا از همه بیشتر به پیغمبرش میداد چون او را از همه بیشتر دوست میداشت ولی همه دنیا و مال دنیا را از پیغمبر دور کرد . این یکی از خطاهایی است که خیلی مواقع صاحبان سلوک مذهبی و اعتقادات دینی گرفتارش میشوند که فکر میکنند خدا بنده ای که دوست دارد را مال زیاد میدهد اما این درست نیست بلکه خداوند کسی را دوست دارد که با نعمت های دنیوی عمل صالح انجام دهد و توشه آخرت بردارد و این علامت حب خداست) پیغمبر خدا در دلش از دنیا اعراض کرد (حب دنیا را در قلبش میراند. ما بیشتر برای دل مردم زندگی میکنیم بجای اینکه برای خود زندگی کنیم و مهمتر از اینکه چقدر داشته باشیم اینست که با داشته هایمان چطور ارتباط برقرار کنیم و خط قرمزش اینست که داشته هایمان ما را بند دنیا نکند.) خدا در سینه هیچکس دو قلب نگذاشته است که با یکی خدا و با دیگری دنیا را دوست داشته باشد(این قلب را اگر به خدا سپردی دیگر جای تعلقات دنیوی در آن نیست بلکه دنیایی است که ترا به خدا نزدیک میکند) انچنان پیامبر اکرم ص فکرشان را مدیریت کرده بودند که دیگر به دنیا و مال دنیا فکر نمیکردند(مدیریت فکر در زندگی بسیار مهم است. معیار قضاوت بر ما ،عمل ماست و این عمل ما یا برخاسته از فکر و یا برخاسته از عواطف ماست و لذا دین از ما انتظار صحت عمل دارد اما برای صحت عمل هدف قرار داده و آن اصلاح فکری و اصلاح عاطفی است زیرا عمل بد حاصل فکر بد و عمل خوب حاصل فکر خوب است) پیغمبر دوست داشت زینت های دنیا غایب از چشم او باشند پیغمبر دوست نداشت که خودش را با مال دنیا تعریف کند و ارزش خود را با مال دنیا گره بزند (این پیام را برای ما دارد که پیروان مکتب علی و رسول ا... خدا به اندازه ای بشما زیبایی و عظمت داده که از عوامل بیرونی بی نیازتون کرده است) و نه دوست میداشت که زیادی در این دنیا بماند . پیغمبر خدا به نمایندگی از پروردگارش ابلاغ کرد همه پیام های رستگاری را به مردم و جایی برای عذر خواهی آنها نگذاشت(چیزی باقی نمانده بود که باید به مردم میگفت که نگفت و چیزی نشان میداد که نداد و حجتی بر او باقی نمانده بود و همه عوامل سعادت و شقاوت را بیان کرده بود) و نصیحت کرد امت خود را در حالیکه هشدار میداد(نصیحت: سخن خیرخواهانه است) و مردم را بسوی بهشت با بشارت هایی که داد فراخواند(پیغمبر هم مبشر و هم منذر است) و مردم را از آتش دوزخ ترسانید و برحذر داشت .

أهل البيت: نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَ مَحَطُّ (فرودگاه) الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَ يَنَابِيعُ الْحُكْمِ نَاصِرُنَا وَ مُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَ عِدُونَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ.

اهل بیت: ما از درخت سبز نبوت و رسالت هستیم و میوه های درخت رسالت هستیم . ما در خانه هایی پرورش یافته ایم که در آن خانه ها رسالت رسول .. شکل گرفت و حی بر پیامبر نازل شد (مختلف در فارسی : بمعنای فرق اما در عربی : محل رفت و آمد) خانه و خاندان ما و محل زندگی ما محل آمد و شد فرشتگان بود (گویی سبک و سیاق منطقی گزینش را برای جایگزینی رسول ... کردند) ائمه اطهار ع کان های دانش هستند و سرچشمه های احکام الهی هستند . یاور و دوستدار ما باید منتظر رحمت پروردگار باشد و دشمن و کسی که کینه ما را دارد باید منتظر خشم الهی باشد.

جلسه چهارم - پنجم

خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه

بیان امیرالمومنین ع از زندگی پیامبر اکرم (ص) و زهد پیامبر و دیگر پیامبران اولوالعزم میباشد.

أَمْرُهُ قَضَاءٌ وَ حِكْمَةٌ، وَ رِضَاهُ أَمَانٌ وَ رَحْمَةٌ، يَقْضِي بِعِلْمٍ وَ يَغْفُو بِحِلْمٍ.

امر و فرمان و تقدیر خدا دو خصوصیت دارد:

۱- گریز ناپذیر است

۲- مبتنی بر حکمت است: خدا فعل عبث انجام نمیدهد و منزّه است از فعل عبث. باورداشت این نکته در زندگی خیلی خیلی موثر است (خدا کار عبث نمیکند و خدا ظلم نمیکند و باور همین دو مورد باعث میشود تحمیل و تحمل حوادث الهی برای ما آسان تر باشد).

برخی از دعاهایی که مستجاب نمیشود علت عدم استجابتش تناقض با حکمت خداست چون خدا فرموده: **ادعونی استجب لی لکم.**

برخی اوقات بخاطر لقمه حرام اصلاً ارتباط با خدا برقرار نمیشود تا دعاهای ما مستجاب گردد مانند تلفنی که سیم ش قطع میباشد و دوم اینکه ما اصلاً از خدا ، خدا را نخواستیم یا فقط خدا نبوده است و وسم اینکه ممکن است خواسته ما با حکمت خدا سازگار نباشد زیرا خدا حکیم است و قرار نیست خدای حکیم ، حاجت

غیر حکیمانه بنده ای را برآورده کند و چهارم اینکه ممکن است دعا با سنت های تغییر ناپذیر الهی در تضاد باشد یعنی مثلا تقدیر اینست که هر روز ما ۲۴ ساعت است و نمیتوان این سنت را تغییر داد و با دعای ما این ساعت کم و زیاد شود و اصلا شامل دعا نمیشود چون دعا باید مبتنی بر خرد و منطق باشد.

معجزه به خواست ما صورت نمیگیرد بلکه معجزه با اراده الهی صورت میگیرد. خداوند برای اینکه حجت و راستی و درستی برگزیدگانش را ثابت کند تقدیرهای متعارفی که معجزه می نامیم برای آنها مقدر بود برای اینکه مثلا من نوعی هم فردا ادعای پیغمبری نکنم.

دو مقوله شبیه هم یکی معجزه و دیگری شفاعت وجود دارد .

معجزه به اراده و انتخاب خدا صورت میگیرد یعنی خداوند است که تصمیم میگیرد و اراده میکند که معجزه پیغمبر اسلام ص چه باشد و معجزه حضرت مسیح ع چه باشد؟ و حضرت مسیح ع خود انتخاب نمیکند که خدایا این اختیار را به من بده که مثلا مرده را زنده کنم؟ قرآن را بخوانید همیشه خداوند میفرماید ما این پتانسیل را به آنها داده ایم و این شان دادن معجزه برای خداست نه بنده خدا .

شفاعت اصل مسلم و مقبول قرآنی است شفیع منتخب از سوی انسان نیست اما شفيعی که اذن از خدا داشته باشد این شفاعت مقبوله و مشروعه است. انکار شفیع از طرف خدا کفر است و تأیید شفیع از طرف خدا اطاعت و امتحان است. لذا انتخاب شفیع، شان و حق خداست نه بنده خدا.

از کفار مکه پرسیدند که آخر این بت ها چه کار میکنند که شما اینها را می پرستید ؟ در جواب گفتند: **إِنَّمَا نَعْبُدُهُمْ لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى، فَإِنَّا لَا نَقْدِرُ عَلَى عِبَادَةِ اللَّهِ:** ما اینها را میپرستیم برای اینکه اینها ما را به الله نزدیک کنند.

خداوند نشان بندگی خود به بندگانش را سجده معرفی کرده است و در چندین جای قرآن نشانه کفر را سجده بر غیر خود معرفی کرده است افرادی که در مقابل آفتاب ، بت سجده میکنند و ... **لَا تَسْجُدُوا لِلَّهِ:** حق ندارید جز برای خدا سجده کنید. اما همین خداوند به ابلیس دستور داد که بر آدم سجده کن و چون نکرد از بهشت اخراج شد، و ابلیس با خداوند و سجده بر خدا مشکلی نداشت بلکه ابلیس در امامت رد شد و در توحید و نبوت مشکلی نداشت و آن چیزی که ابلیس را جهنمی کرد انکار امامت بود نه انکار توحید.

اصل دین اطاعت است و لذا در جایی از قران کلمه اطاعت با عبادت آمده **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ:** ای فرزندان آدم من از شما پیمان نگرفته بودم که شیطان را نپرستید؟ و حرف شیطان را گوش نکنید و او را عبادت نکنید؟

أَمْرُهُ قَضَاءٌ وَحِكْمَةٌ وَرِضَاهُ أَمَانٌ وَرَحْمَةٌ، يَقْضِي بِعِلْمٍ وَ يَغْفُو بِحِلْمٍ :

هر فرمانی که خداوند امر فرموده است در این فرمان حکمتی نهفته است چه در بایدها و چه در نبایدها. (در جایی در خطبه ۳۱ نهج البلاغه امیرالمومنین ع فرموده اند در هر کاری که خدا گفته بکن و یا نکن حتما حکمتی نهفته است. امر و نهی خدا هدفدار است و خداوند حکیم است. قضا یعنی امر خدا در عرصه تشریع گریز ناپذیر محقق خواهد شد و هیچکس جلوی قضا و امر خدا را نمیتواند بگیرد) وقتی کاری کنی که رضای خدا را جلب کنی به امان و امنیت واقعی میرسی و رحمت خدا بر تو سرازیر خواهد شد (رسیدن به مقام رضی الله عنهم و رضوا عنه و رضوان من الله اکبر یکی از معانی ایمان امن است ، انسان مومن در امنیت زندگی میکند و یکی از صفات خدا در قرآن مومن است یعنی دیگران از عذاب او در امان هستند و او به بنده های مومن خود امنیت میبخشد و رضای خدا انسان را مستحق دریافت الطاف الهی میکند و آخرین مقام سیر و سلوک مقام رضاست) ، خداوند با علم و آگاهی قضاوت میکند و عرصه علم خدا نامحدود و نامشروط است و در اوج قدرت و با شکیبایی و عشق بندگان خودش را ببخشد (خدا در عین اینکه همه ابزارها را دارد بندگان را میبخشد.

امیرالمومنین ع در جایی از نهج البلاغه میفرمایند: از نشانه های ایمان " العفو و عند المقدرة " است = تا جایی که میتوانی بخش آنجایی که قدرت و حق انتقام داری ببخشی. (در عفو لذتی است که در انتقام نیست به شرطی اینکه ظالم بر ظلمش جری تر نشود).

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا تَأْخُذُ وَ تُعْطِي وَ عَلَى مَا تُعَافِي وَ تَبْتَلِي حَمْدًا يَكُونُ أَرْضَى الْحَمْدِ لَكَ وَ أَحَبُّ الْحَمْدِ إِلَيْكَ وَ أَفْضَلُ الْحَمْدِ عِنْدَكَ حَمْدًا يَمْلَأُ مَا خَلَقْتَ وَ يَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ، حَمْدًا لَا يُحْجَبُ عَنْكَ وَ لَا يُقْصَرُ دُونَكَ حَمْدًا لَا يَنْقُطِعُ عَدَدُهُ وَ لَا يَفْنَى مَدَدُهُ:

خدایا ترا سپاس و ستایش آنچه که میگیری و بر آنچه که میدهی (در هر حال باید خدا را حامد باشی نه فقط جاییکه به نفع توست. خدایا وقتی میدهی شکر و وقتی هم میگیری بازم شکر) وقتییکه مرا مبتلا میکنی بازم حمدت را بجا می آورم و وقتی که مرا از آن بیماری عافیت میبخشی بازم حمدت را بجا می آورم (به این بندگی کردن نامشروط میگویند رسیدن به این باور که " ان الله رءوف بالعباد ": خداوند رءوف هست نسبت به بندگان و استثنا ندارد) یک حمدی که مورد رضایت و پذیرش تو باشد (من که باشم که از آن خاطر عاطر گذرم / این حمد های من با خوبی ها و بزرگی خدا نسبتی ندارد اما این آرزو را دارم که خداوند حمد ناچیز و بی ارزش مرا مورد رضایت خویش قرار دهد) حمد تو را طوری بجا بیاورم که جزو دوست داشتنی ها باشد(حمد

را بجا بیاورم که هم این حمد را بپذیری هم دوست داشته باشی. خدا دوست دارد بنده اش بندگی کند و این بندگی را بروز بدهد)

برترین حمد ها نزد تو حمدی که مرا به آنجایی که تو میخواهی برساند و حمدی که همه عالم را بپوشاند حمد باید به گستره خلقت خدا باشد، حمدی که مانعی برای رسیدنش بتو وجود نداشته باشد، حمدی که محدود به زمان و مکان نیست حمد بی پایان و عددش هیچوقت منقطع نمیشود و محدود به زمان و مکان نخواهد بود.

یکی از شاخص های سلوک اهل بیت اینست که در هر حال حامد خداوند هستند چون همه تقدیرات الهی را نشانه لطف حضرت پروردگار می شناسند. مومن واقعی همه تقدیرات الهی را لطف مبتنی بر حکمت می شناسد.

مقتضیات بندگی را امیرالمومنین ع اینگونه بیان میکند: فرق بین حمد و شکر چیست؟ شکر حمد خدا نیست. هر کسی که به ما محبتی میکند و حقی بر گردن ما دارد باید شکرش را بجا آوریم فلذا شکر خدا بجا می آوریم - شکر پدر و مادر بجا می آوریم و اگر مومنی در زندگیت پیدا شد که گره از کارت باز کرد باید ازش تشکر کنی این تکلیف شرعی است اما حمد ، ستایش و سپاس مخصوص خداست و برای غیر خدا نباید بکار ببریم الحمدلله رب العالمین. حمد جمعی از ستایش و مدح و شکر است و فقط از آن خداست لذا تحمید خدا به معنای تشکر از خدا هم هست اما حمد فراگیر تر از شکر است و امیرالمومنین ع بسیاری از خطبه ها را با الحمدلله شروع میکند که از مقتضیات بندگی است

حمد: به معنای مدح جمیل اختیاری یعنی شکرگزاری و ستایش بخاطر نیکی اختیاری از کسی که طلب نداشته باشیم. چون حقی بر گردن خدا نداری و هر چه میکند لطف است و حمد خاص خداست و بخشی از حمد شکر است که هر ولی نعمتی که به ما میدهد باید شکرش کنیم. حمد برای غیر خدا در قرآن بکار نرفته است (ثنا و ستایش و لطف و شکر همه در این حمد بکار رفته است).

کیفیت حمد: که نباید فراموش کنیم که تو بنده ای هستی که ستایش و سپاسی بجا می آوری خدایی را که قدرت مطلق است تو ضعیف الاطلاق و او قوی الاطلاق . لذا گاهی یک پدری از فرزندش تشکر میکند یک جور تشکر میکند و گاهی فرزندی از پدر طور دیگری تشکر میکند و ادبیات متفاوت است.

خصوصیات حمد:

***حمد باید بیشترین رضای پروردگار را با خودش همراه داشته باشد/**

**** حمدی باشد اینگونه که برای خدا دوست داشتنی باشد گویی خداوند دوست دارد با بیان حمد نشان بدهیم که قدر نعمت ها را میدانیم**

*****حمدی را خداوند بیشتر دوست دارد که عمل، قول زبانی ش را تأیید کند و حمد عملی باشد**

******حمدی که همه عالم هستی را فراگیرد به قول حافظ: یک دهان خواهیم به پهنای فلک، تا بگویم رشک آن شرح ملک**

*******حمدی که مانعی برای رسیدنش بتو وجود نداشته باشد و پرده در پنهان نماند و چیزی که باعث میشود بتو نرسیم معصیت است که حجاب حمد است، حداقل شکر نعمت اینست که از ان نعمت در معصیت خدا استفاده نکنید. . امیرالمومنین ع فرمود: هر نعمتی که خدا به تو داده شکری دارد ، شکر نعمت بینایی و شنوایی اینست که این نعمتی که خدا داده برای معصیت ارزش استفاده نکنی .**

امام حسن مجتبی ع میفرمایند: ۵ مورد را در زندگیتان رعایت کنید بعد هر کار دلتان خواست بکنید. که دکتر خوئی سه مورد آن را بیان کردند :۱- اگر خواستی معصیت کنی جایی را انتخاب کن که خدا نباشد(خداوند فرموده :هو معکم عین ماکنتم:هرجا باشید خدا با شماست/ انی اقرب الیکم من حبل الوريد:من از رگ گردن بشما نزدیکترم) ۲- اگر خواستی معصیت کنی زمانی معصیت کن که خدا خواب باشد و نبیند(لاتاخذہ سنه و لانوم/الم یعلم بان الله یری:ایا نمیدانی که خداوند میبیند) ۳- اگر میخواهی معصیت کنی با چیزهایی که خدا به تو داده معصیت نکن از چیزهای خودت استفاده کن (از قدرت بینایی و شنوایی و ... که خدا داده برای معصیت استفاده نکن)

******* حمدی که در بین راه نمی ماند و چیزی که باعث میشود اثربخشی حمد کم شود غفلت است ، زیاد باید یاد خدا باشید و همه ش بیاد خدا باشید تا دچار غفلت نشوید لذا تداوم حمد به معنای تداوم ذکر است.**

******* حمدی که مستمر باشد و زمانش هم پایانی نداشته باشد .**

فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ إِلَّا عَائِنًا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ (قیوم قایم به ذات) لَا تَأْخُذُكَ سِنَةٌ (چرت زدن) وَلَا نَوْمٌ لَمْ يَنْتَهَ إِلَيْكَ نَظَرٌ وَ لَمْ يَذْرُوكَ بَصَرٌ اءَذْرَكْتَ اَلْأَبْصَارَ وَ اءَحْصَيْتَ (شمردن) اَلْأَعْمَالَ وَ اءَخَذْتَ اَلنَّوَاصِي (ناصیه=پیشانی) وَ اَلْأَقْدَامَ وَ مَا اَلْدَى نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ نَعَجِبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ وَ نَصِفُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ وَ مَا تَعَبَ عَنَّا مِنْهُ وَ قَصُرَتْ اَبْصَارُنَا عَنْهُ وَ اَنْتَهَتْ عُقُولُنَا ذُوْنَهُ وَ حَالَتْ سُتُورُ اَلْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ اَعْظَمُ=

خدایا ما نسبت به حقیقت تو و عظمت واقعی تو آگاهی نداریم و نمیتوانیم آگاهی داشته باشیم حقیقت عظمت تو را هم حتی نمیشناسیم اما این را میدانیم که خدای زنده قائم به خویش و نیازی به هیچکس ندارد (ما باید همان توصیفات را از خدا بپذیریم و بازگو کنیم که خداوند خودش در کلام خودش آورده است و ما حق صفتی بر خدا گذاشتن بغیر از کلام خودش نداریم و دوم اینکه ۹۹ تا از صفات الهی است که در دعاها آن وصف ها ها و عبارتی از خدا که متناسب با آن آیه است آمده است مثلاً علی عظیم و ... وقتی دعا میکنیم باید آن صفت خدا را که متناسب با خواست شماست بکار ببریم مثلاً یا غفار اغفرلی : مثلاً وقتی طلب مغفرت میکنید خدا را با صفت غفار بودن بکار ببرید و یا وقتی طلب رزق و روزی میکنید باید بگویید یا رزاق ارزقنی و... در صحیفه سجادیه این نکته پررنگ است یعنی صفتی از خدا باید بکار رود که متناسب با دعاست و نکته سوم اینست که جامع همه صفات الهی کلمه الله است و الله اسم خداست اما بقیه صفات الهی هستند و در این کلمه همه صفات جلالیه و کمالیه الهی جمع شده است ، همین الله برای اینکه حالت ارتباط را نشان دهد در کلمات الهی عنوان اللهم پیدا میکند اللهم کل ولیک ... و دومین کلمه ای که کاربردش برای خدا بعد از الله زیاد بکار برده شده است کلمه رب است که بمعنای صاحب و معلم و سرپرست است و در دعاها ربنا خداوند را میخوانیم ربنا انک من تدخل النار ... ربنا اننا سمعنا منادیا ... ربنا و اتنا....) خداوند نه چرت میزند و نه میخوابد. هیچ نگاهی ظرفیت و توان رسیدن بتو را ندارد و هیچ چشمی ظرف درک وجود ترا ندارد. (آنچه در وصف نیاید تو همانی) اما تو همه چیز را میبینی و همه اعمال بندگان را احصا میکنی و میشماری کسی را که میگرفتند از مو و پشانی میگرفتند و وارد جهنم میکنند (اشاره به اینست که همه هستی ما در اختیار خداست) و نیز آنچه را که میبینیم از آفریده های تو و شگفت زده میشویم از نشانه های قدرت (مخاطب خداست) و ازین قدرت و سلطنت عظیم ت آنچه که میتوان توصیف کنیم و آنچه را که از آفریده های تو هنوز به چشم ما غایب است و ما هنوز آنها را کشف نکردیم و یا چشمان ما ظرفیت دیدن آنها ندارد. یا چیزهایی که عقل ما ظرف درک آنها ندارد (عقل بشر محدود است و ظرفیت بکارگیری ش نیست و عقل نیز از محدوده های غیبی است و ابزار تجزیه و تحلیل نیست) چیزهایی که میبینیم و نمیبینیم و آنهایی که نمیبینیم و از درک و ظرف عقل ما فراتر است ، خیلی بیشتر است یعنی نادیده های قدرت خدا به مراتب عظیم تر از چیزهایی است که داریم میبینیم. (پرده های غیب ما را از دیدن آنها باز میدارد)

در مقوله توحید این بحث مطرح است که خدا چون فراتر از عقل بشر است اصلاً هیچ پرداختی در مورد موضوع کیفیت خدا و شناخت خدا نداشته باشیم؟؟؟؟؟؟ که به این منطق تعطیل میگویند و در مقابل کسانی که تشبیه میکنند و خدا را تجسم میکنند و در روزگار ما افراد زیادی هستند که خود را مسلمان میدانند ولی معتقدند به اینکه وقتی خدا میفرماید : ید الله فوق ایدیهم: خدا دست واقعی دارد و برای خدا تجسم و تشبیه قائل هستند این تشبیه باعث تجزیه الهی میشود و این شرک است اما تفکر متعالی شیعه بر این معتقد است

که بین منطق تعطیل و تشبیه یک راه میانه را برگزیدیم و خدا را با همان صفاتی میشناسیم که خود را در قرآن با همان صفات معرفی کرده است و این منطق توحیدی شیعه است و ائمه هم این منطق را تبیین و تفسیر و توجیه کرده اند.

(بینایی و شنوایی ما محدود است میگویند بیشتر از ۲۵ میلیون رنگ وجود دارد اما انسان بیش از ۱۸ هزار رنگ را نمیتواند تشخیص دهد چون خارج از میدان ظرفیت ماست یا در میدان امواج صوتی صداهای زیادی است که گوش ما نمیشنود اما گوش سگ و خفاش میشنود- اولین آیه سوره بقره ویژه متقین این است که باور کنیم و ایمان بیاوریم در محیط پیرامون زندگی و درون مان چیزهایی هستند که ما نمیتوانیم ببینیم و لمس کنیم که به این میگویند غیب. استادی سر کلاس میگفت چیزی را که بتوانیم با حواس ۵ گانه لمس کنیم، هست و هر چیزی را که نتوانیم لمس کنیم نیست و خرافات است. شاگردی بلند شد و گفت استاد با تمام احترامی که برای شما قائل هستم الان میخواهم با فرمایشات شما نتیجه بگیرم شما ادم بسیار بیشعوری هستید. استاد گفت یعنی چی و برای چی؟ شاگرد گفت: بیشعور یعنی ادمی که عقل ندارد شما مدعی هستید که عقل دارید؟ استاد گفت البته که دارم. ممکن لطفا من با حواس ۵ گانه لمسش کنم؟؟؟؟؟ به استناد فرمایشات شما به همچنین ادمی میگوییم بیشعور. خواب هست یا نیست؟ جنسش کجاست؟ آیا قابل لمس است؟ اما خیلی وقتها چیزهایی در خواب میبینیم که بعد ازین ممکن در زندگی رخ دهد ما نمیتوانیم لمس کنیم اما هست. واقعیهای متعدد و فراوانی از جنس غیب و غیرماده و نامحسوس در زندگی ما وجود دارد. چهارچوب باور حقیقت زندگی فقط به این چهارچوب مادی نیست / غیب اول ذات اقدس خداوند است و غیب دوم امام عصر عج الله است و....)

مگر ما در علم امروز به کمال رسیده ایم؟ ما امروزه نادانسته هایمان سرعتش خیلی بیشتر از دانسته هایمان است و سرعت پیشرفت جهل بشر به مراتب بیشتر از سرعت پیشرفت علم بشر است. امروز چیزهای بیشتری هست که میدانیم هستند اما نمیدانیم چه هستند؟ مثلا زمانی بوعلی سینا در اتاقی نشسته بود که سه در بسته در آن اتاق وجود داشت چند سوال در ذهن بوعلی سینا بود؟ ۳ سوال که پشت این درهای بسته چیست؟ حالا علم کمک میکند در بسته اول را باز میکنیم میرویم وارد سالنی میشویم که ۲۰ در بسته هست حالا چند سوال در ذهن نفر بعدی هست ۲۰ سؤال و به همین ترتیب سه در را باز میکنیم اما با جهل های بیشتری مواجه میشویم به ازای حل شدن سه علم.

ما نباید علم را مطلق و مقدس کنیم و خطا میکنند افرادی که میخواهند با علم، دین را ثابت کنند. چون ما با یک چیزی که ثبات کمتری دارد، چیز دیگری که ثبات بیشتری دارد را نمیتوانیم ثابت کنیم. علمی که روز بروز عوض میشود و نظریه که روزه روز تغییر پیدا میکند.

در روایات داریم که علم ۲۵ بخش است بشر تا قبل از ظهور امام عصر ع فقط به ۲ بخش ازین علم دسترسی پیدا میکند و بعد از ظهور ایشان ۲۳ بخش مغفول علم مشخص میشود. لذا اینکه سخن امام معصوم را علم باید تأیید کند تا بپذیریم این متدولوژی منطقی و درستی نیست زیرا تغییر و تحول علم بیشتر از آیت‌های دینی است.

ما در هیچ علمی نباید خودمان را محدود کنیم بشرطی که ما را با علم سرکار نگذارند.

عقل از بحث‌های بسیار پیچیده علم کلام است.

مطلب اول اینست که: انواع عقل: ۱- عقل آزاد و ۲- عقل اسیر.

الزاما هر انسانی که عقل دارد عقلش آزاد و قابل مصرف نیست. امیرالمومنین ع در خطبه اول نهج البلاغه فرمودند: که خدای متعال پیغمبر را فرستاد «و یشیروا لهم دفائن العقول»؛ تا گنجینه‌های خرد را در میان انسانها برانگیزانند. در تعبیر دیگری امیرالمومنین در حکمت ۲۱۱ نهج البلاغه میفرماید: **وَ كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ** **تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ** و چه بسا عقل که اسیر فرمانروایی هوس است. چه بسیار عقل‌هایی که در زندان هوای نفس اسیر هستند اما باید امیر باشند. ممکن است آدمی عقل کمتری داشته باشد اما تعقلش بیشتر باشد و بالعکس.

مطلب دوم اینست که دایره کارکرد عقل محدود است مثل چشم ما چیزهایی هستند که ما نمیبینیم و یا گوش ما صداهایی را نمیشنوند مثلاً سگ‌ها صداهایی میشنوند که ما نمی‌شنویم. عقل مساحت و میدان محدودی برای انتخاب و تصمیم دارد و دین در جاهایی وارد میشود که عقل به تنهایی قدرت انتخاب یا ظرفیت تعیین راه ندارد. درست است که به پیامبر، عقل بیرونی و به عقل پیامبر درونی میگوییم منتهی اما اینکه انتظار داشته باشیم همه یافته‌های هستی بر اساس عقل قضاوت کنیم و از فیلتر عقل رد کنیم نمیشود، ماورای عقل عرصه‌های وسیع هستی است که باید با ملاکهای عقل برتر یا فراعقلی (وحی) قضاوت و تصمیم‌گیری میکند.

فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ وَ اَعْمَلَ فِكْرَهُ لِيَعْلَمَ كَيْفَ اَقَامَتْ عَرْشَكَ وَ كَيْفَ ذَرَأَتْ (آفریده‌های خویش) خَلَقَكَ وَ كَيْفَ عَلَّقَتْ فِي الْهَوَاءِ سَمَاوَاتِكَ وَ كَيْفَ مَدَدَتْ عَلَى مَوْرِ الْمَاءِ اَرْضَكَ رَجَعَ طَرَفُهُ حَسِيرًا وَ عَقْلُهُ مَبْهُورًا وَ سَمْعُهُ وَ اِلْهَامُ (شیدا) وَ فِكْرُهُ حَائِرًا =

پس هرکس که دلش را فارغ کند و فکرش را بکار اندازد که بداند چگونه عرش خویش را بنا کردی و چگونه آفریده‌های خویش را آفریدی و چگونه در هوا، آسمانهای خودت را معلق نگه داشتی و چگونه زمین را بر آب ثابت نگه داشتی، حسرت خورده و زمین خورده باز خواهد گشت (سوالهایی که فقط باعث حسرت عمر بر باد

رفته خواهد بود) عقلش مات و مبهوت می ماند و قدرت شنوایی ش و فکرش متحیر میشود (باعث حیرت انسان میشود و انسان دچار واله و شیدایی میشود).

در فراز بعدی امیرالمومنین ع رفتار برخی مدعیان دینداری را نقد میکنند که:

كَيْفَ يَكُونُ الرَّجَاءُ مِنْهَا يَدْعَى بِزَعْمِهِ اِنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ! كَذَبَ وَالْعَظِيمُ! مَا بِالْهٖ لَا يَتَّبِعُنْ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ،=

به زعم خودش ادعا میکند بخدا امیدوار است اما به خود خدا سوگند که دروغ میگوید. چرا؟ چون امیدش به خدا در عملش نمایان نمیشود (هر کس چشمداشت و امیدی داشته باشد در عملش مشخص میشود)

فَكُلُّ مَنْ رَجَا عَرِفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ وَ كُلُّ رَجَاءٍ إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ (ناقص و بی فرجام)=

هر امید و رجایی و خواهشی که در عرض امید به خدا باشد شرک و قابل سرزنش است بجز رجا و امید بخدا(عیب دینداری و توحید انسان)

وَ كُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ،=

و همه ترس ها جز ترس از خداوند ترس های معلولی است که علت بیرونی دارد که باید برطرف شود(خوف از خدا هم بخاطر اعمال کارهای ماست)

ترس از فقر و از دست دادن مال دنیا و ... خودش ترس غیرمنطقی و نادرستی است.

يَرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ وَ يَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ، فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ، فَمَا بِالُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يُقْصَرُ بِهِ عَمَّا يُصْنَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ؟ اءِ تَخَافُ اَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِبًا، اءَوْ تَكُونُ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعًا؟ وَ كَذَلِكَ اِنْ هُوَ خَافَ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ اَعْظَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ، فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضِمَارًا(نسیه) وَ وَعْدًا وَ كَذَلِكَ مَنْ عَظَمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَبُرَ مَوْقِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ، اَثَرُهَا (از ایتار گرفته میشود =برتر دانستن) عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَأَنْقَطَعَ إِلَيْهَا وَ صَارَ عَبْدًا لَهَا.

وقتی گرفتاری بزرگ دارد سراغ خدا میرود اما در زندگی روزمره ش مدام چشمش به مردم است،(مومن کبیر و صغیرش خداست)، انقدر که مجیز گوی بندگان خدا هستند ادب بندگی خدا را بجا نمی آورند، فکر کردند خدا کوتاهی و قصوری کرده نسبت به بندگانش که میروند سراغ بندگان؟. آیا بیم آن داری که در جایی که نسبت به خدا داری کاذب و دروغگو باشی یا میبینی که خدا موضع خوبی برای امیدواری و رجا تو نیست ممکن گره کار تو گشودنش بدست غیرخدا باشد؟ بعضی وقتها از ترس بندگان خدا انچنان فروتنی داریم که نسبت به خود خدا نداریم . حالا با خدا بعدا یه جوری کنار میاییم لذا با تعامل با بندگان خدا نقد عمل میکنیم و در

تعامل با خدا نسیه. (همه عالم و آدم را میشود فریب داد اما خودمان را نه. چقدر در زندگی کارهایمان را برای مردم انجام میدیم و چقدر برای خدا؟) این ترس از خدا وعده ای است (کی بهشت و جهنم داده حالا وعده ای است) امیرالمومنین ع یک هوو برای دنیا معرفی میکند و میگوید: چنین است هر کس دنیا در چشمش بزرگ شود و این حب دنیا بخش مهمی از قلبش و دلش را اشغال کند، این آدم دنیارو بر خدا ترجیح میدهد و برتر میداند این آدم یواش یواش از خداکنده میشود و به دنیا می چسبد. (این آدم عبدالدنیاست نه عبدالله). (مومن منقطع الی الله اما دیگران منقطع الی الدنیا هستند. از دنیا کردن برای به خدا رسیدن و از خدا کردن برای به دنیا رسیدن.)

جلسه ششم

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى دَمٍ (نکوهش از مذمت گرفته میشود) الدُّنْيَا وَغَيْبُهَا وَكَثْرَةُ مَخَازِيهَا (خزی=آبروریزی-بی آبرویی/پست و فرومایه) و مَسَاوِيهَا (بدی ها)، =

همانا برای تو بعنوان الگو و راهنما پیغمبر خدا کافیت (و اشاره به آیه قرانی است که **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَاليَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا**: همانا برای همه مومنان پیامبر خدا اسوه نیکویی است برای هرآنکس که طالب خدا و روز آخرت یعنی بهشت است) شما به پیغمبر ص اقتدا کنید و همین کافی است برای شما که نشانه هایی است برای تو در نکوهش دنیا و نشان دادن عیب های دنیا (که دنیا معیوب است و چقدر دنیا فرومایه است و دنیای بی آبرویی است) و فراوانی بدی ها و زشتی های دنیا فراوان است (دنیا بی نیست که به آن دل ببندی و بهش اعتماد کنی).

إِذْ قَبِضَتْ (جمع کردن) عَنْهُ أَطْرَافُهَا وَوُطِّتْ لِغَيْرِهِاءَ كُنَافُهَا وَفُطِمَ (جدا کردن طفل از پستان مادر) عَنْ رَضَاعِهَا (شیردادن) وَزُؤِيَ عَنْ زَخَارِفِهَا=

پیغمبری که محبوب ترین بنده نزد خدا بود اینقدر عزیز بود برای خدا که چیزی از دنیا به او نداد و این نشانه احترام خدا به رسولش بود که نخواست او را مشغول دنیا کند، گویی خداوند سفره دنیا را در پیشگاه پیغمبر جمع کرد و سفره و مال دنیا را به دیگران قسمت کرد و برای پیغمبرش چیزی ازین دنیا نخواست یا این دنیا دنیایی که پیغمبر چهره ازش برگرداند. دنیا دامن از پیغمبر کشید یا هم پیغمبر دامنش را از دنیا پاک کرد و به همین دلیل دنیا هم سفره ش را برای دیگری پهن کرد یا فرشش را زیر پای دیگران نهاد انگار که پستانش را زیر دهان دیگری گذاشت (دنیا را به مادری تشبیه کرده که به فرزندش شیر میدهد) یا زرق و

برق دنیا را به دیگران عرضه کرد و چشمشش را بر این زرق و برق بست (مهم اینست که انسان با دنیا درست ارتباط برقرار کند و ما مالک دنیا باشیم دنیا مالک ما نباشد.)

تعبیری که پیغمبر خدا ص از فاطمه زهرا سلام الله علیها دارند: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ هَلْ تَذَرِي لِمَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ قَالَ عَلِيٌّ لِمَ سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِأَنَّهَا فُطِمَتْ هِيَ وَشِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ؛**

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی آیا می دانی دخترم فاطمه را چرا فاطمه نامیدم؟ فرمودند: برای چه؟ رسول خدا فرمودند: بخاطر اینکه او و شیعیان او از آتش نگاه داشته شده اند.

وَإِنْ شِئْتَ (اگر تو بخواهی) تَنِيْتُ (تثنيه گرفته شده) بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيْثُ إِذْ يَقُولُ: رَبِّ إِنِّي لَمَّا أُنْزِلْتُ إِلَى مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ، وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ، لَاءَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَهُ (حبوبات) الْأَرْضِ وَلَقَدْ كَانَتْ خُضْرُهُ الْبَقْلِ تَرَى مِنْ شَفِيفٍ (چیز خیلی نازک) صَفَاقٍ (برده زیر پوست شکم) بَطْنِهِ لِهَزَالِهِ (از بس نازک بود) وَتَشَدُّبٍ (گوشت ها یک لایه بیشتر نبود) لَحْمِهِ.

زهد شیوه مشترک همه انبیا است نه فقط پیامبر حالا اگر میخواهی یک دلیل اضافه برای بدی دنیا بیاورم دومین مثالی که میزنم موسی کلیم الله را مثال میزنم و ستایشگرانه ازو سخن میگویم. آیه ۲۴ سوره قصص آنجا که میگوید: **خَدَايَا مِنْ** به هر آنچه از خیرمادی و معنوی که بر من فرو فرستاده ای، محتاجم (دامنه حاجتمندی بنده به خدا هیچ حد و حصری ندارد و جایی نیست که بگوئید با خدا کاری ندارم و به خدا نیاز ندارم، خداوند به حضرت موسی وحی فرستاد که حتی نمک طعام ت را و علف گوسفندت را هم از من بخواه، فقر انسان در پیشگاه پروردگار، فقر نامحدود است و وقتی انسان بجایی رسید که گفت من با خدا کار ندارم میشود فرعون زیرا تفکر فرعونی، تفکر بی نیازی از خداست و کم کم انسان را از حالت طبیعی به حالت مرضی بت شدن تبدیل میکند و نقطه شروع این مرض جایی است که انسان احساس بی نیازی به خدا کند و یا عرصه های نیازش به پروردگار را حذف کند مثلاً بگوئید من اینکار را خودم به تنهایی میتوانم انجام دهم، انبیای الهی در انجام کارها فقط خدا را در نظر میگرفتند که ابیات به این شکل داشتند که **هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ** : جایی در زندگی نیست که بخدا احتیاج نداشته باشید که این آیه قرآن است که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ**: ای مردم شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده است شما فقرای الهی هستید. اولیای الهی در همه عرصه های زندگی شان این فقر را وجدان کرده بودند و در سلوک فردی و جمعی جاری کرده بودند پیغمبر ما چشمش را بر همه دنیا بسته و منتظر خیری است که خدا برای او میخواهد، این بنده فقیر و محتاج رحمت الهی بخدا سوگند بیش از یک قرص نان از خدا طلب نمیکرد نانی که بخورد و شکمش را سیر کند همین حبوباتی که زمین می رویانید در اختیارش بود و نانی طلب

کرد که با آن بخورد. انقدر پوست شکمش شفاف و نازک بود که وقتی یک باقالای سبز میخورد از زیر پوست شکم این سبزی دیده میشد از بس پوست شکم نازک بود (نهیف و لاغر بود) گویی یک لایه گوشت بیشتر نداشت. (کنایه از نحیف و لاغر بودن حضرت موسی ع است)

وَإِنْ شِئْتَ ثَلُثْتُ (سوم) بِدَاوُدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ (فلوت) وَ قَارِيِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ (زنبیل) الْخُوصِ (لیف خرما) بِيَدِهِ وَ يَقُولُ لِحُلَسَائِهِ: أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا؟ وَ يَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ (جو) مِنْ ثَمَنِهَا (بها/قیمت).

داود را بعنوان مثال سوم برمیگزینیم کسی که صاحب کتاب مزامیر (کتاب حضرت داوود) است و خوش صدای و خواننده بهشتی است، (برگهای نخل که خشک و بلند است با بلندترین آن چیزهایی شبیه خیمه با متوسط آن چیزهایی شبیه زنبیل و با کوچکترهاش چیزی شبیه لیف خرما درست میکردند). حضرت داوود کارش این بود با برگهای درخت خرما چیزهایی شبیه زنبیل درست میکردند با دست خودشان بعد به همنشینانش میگفت کدامتان کمک میکند و این زنبیل ها را برای من میفروشد که من با پول آن بتوانم جویی تهیه کنم و شکم خود را سیر کنم (پیغمبر ص بود اما کار میکرد و با حاصل کارش زندگی میکرد).

وَإِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَ فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ (وساده=بالش) الْحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الْخَشِينَ وَ يَأْكُلُ الْجَشِبَ (غذایی که انسان به آن بی رغبت است/ناگواری) وَ كَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ وَ سِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ وَ ظِلَالُهُ فِي الشَّتَاءِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ فَاكِهَتُهُ (میوه) وَ رِيحَانُهُ (سبزی خوشبو) مَا تُنْبِتُ الْأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ (چهارپایان) وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَفْتِنُهُ (مشغول و مفتون) وَ لَا وَلَدٌ يَحْزَنُهُ وَ لَا مَالٌ يَلْفِتُهُ وَ لَا طَمَعٌ يُذِلُّهُ (خوار کننده)، دَابَّتُهُ (مرکبی که بر آن سوار میشوی/جنبنده) رَجُلَاهُ وَ خَادِمُهُ يَدَاهُ.

و اگر بخواهم راجع به عیسی با تو سخن بگویم که حضرت عیسی ع اینگونه بود به هنگام خوابیدن، سر را بر روی سنگ می گذاشت و روی زمین می خوابید و لباسهای خشن بر تن میکرد و غذاهای ناگوار می خورد. بیشتر روزگارش گرسنه بود و روشنایی ش در شب تابش نور ماه بود و در سرما هم تنها پناهگاهی که داشت خورشید طلوع میکرد خودش را با نور خورشید گرم میکرد (طلوع و غروب خورشید از مشرق و مغرب زمین است) و میوه و سبزی ش همانهایی بود که زمین برای چهار پایان می رویاند نه زن و همسری داشت که او را مشغول و مفتون کند و نه فرزندی که غصه ش را بخورد و نه مالی که او را درگیر کند و نه طمعی به چیزی داشت که او را خوار کند و مرکب ش دو تا پاهایش بود و کلفت و نوکرش هم دو تادستانش بود.

آیا ما بعنوان مسلمان وظیفه داریم با این استانداردهای زندگی کنیم؟ و اگر کسی اینکار را نکند از اسلام خارج است؟

نکته ۱: امیرالمومنین ع چند قله را برای ما ترسیم میکند و میفرمایند که اگر میخواهی به نتایج حاصل ازین کوشش برسائی باید خود را به قله برسانید یعنی کسی که در قله قرار دارد چیزی را بدست می آورد که کسی که خودش در دامنه قرار دارد بدست نمی آورد، و آیا همه مکلف هستند به قله برسند؟ نه. همانطور که نماز شب بر من و شما واجب نیست اما کمالاتی در نماز شب هست و کسانی به آن میرسند که اهل نماز شب هستند. **وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا (۷۹ اسراء):** و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به منزله] نافله ای باشد امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند. و اگر نمیخواهی به این مقام بررسی اشکالی ندارد درست مانند مدارج تحصیلی است کسی به مدرک دیپلم و کسی دیگر به مدرک دکتری بسنده میکند. قله را امیرالمومنین ع برای ما تعریف کرد و لازمه رسیدن به کمال، اعراض کامل از دنیاست. امیرالمومنین ع در نامه ۴۵ نهج البلاغه میفرمایند: **اِئْلاَ وَ اِنَّ اِمَامَكُمْ قَدْ اَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيَه (پیراهن بی ارزش)، وَ مِنْ طُعْمِه بِقُرْصِيَه:** امام شما در این دنیا به یک کهنه پیراهن و از همه خوراکی ها به دو قرص نان بسنده کرده است بلافاصله بعد از آن میفرماید: **اِئْلاَ وَ اِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَ لَكِنْ اَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ:** همانا شما قادر نیستید مثل علی زندگی کنید، ولی اگر میخواهید با کمک گرفتن از درگاه خدا-گرد گناه نگشتن-با جد و جهاد و کوشش و درستی و درستکاری مرا یاری کنید.

هر چه به این قله اسوه ای پیامبر نزدیک شویم به کمالات دینداری هم بیشتر دست پیدا میکنیم و مسیر ت حداقل ش اینست که خلاف این مسیر حرکت نکنید اگر نزدیک نمیشوید، دورتر نشوید. امیرالمومنین ع تعبیری برای پیامبر ص بکار بردند که میفرمودند پیامبر ص همیشه با گوشه چشم به دنیا نگاه میکرد که نتیجه اش این میشود که زهد در تعریف امیرالمومنین ع: ۱ - **الزهد أن لا تملك الدنيا، أن لا يملكك الدنيا:** زهد یعنی تو مالک دنیا باشی دنیا مال تو نباشد. ۲- ایه قرآنی **" لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ":** تأسف نخورید برآنچه از دست میدهید و به آنچه که بدست می آورید، دل نبندید.

بی عنایات خدا هیچیم هیچ.

نکته ۲: انبیای الهی هر چند که غالب کلی شان یکسان بوده است و همه ادیان الهی عنوان کلی شان اسلام بوده است لذا دین حضرت آدم تا خاتم هم اسلام بوده است و چهارچوب کلی همه ادیان الهی هم یکی بوده است و آن اینست که **اَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ.** منتهی از حضرت ادم تا حضرت خاتم، سیر تکاملی بسیار معنا داری را بشریت طی کرده است و ادیان الهی متناسب با روند تکامل بشری، متکامل تر شده اند. در این فرآیند تکامل یک مرحله از تکامل انسان اعراض از برخی لذت های مشهور از جمله زن و بچه بود در زمان حضرت عیسی ع اما دوره حضرت خاتم سلام ... بشر به تکاملی میرسد که قاعدتا باید به کف نفس و عقلانیت و عفت (کنترل غرایز) برسد که دیگر دلیلی برای این ممنوعیت ها وجود نداشته و به

تدریج این ممنوعیت ها برداشته شده است مثلاً روزه داری در دوران حضرت عیسی ع با روزه داری زمان حضرت خاتم ع بسیار متفاوت تر شده است و هر چه جلوتر رفته است این احکام راحت تر و سهل تر شده است لذا دین خاتم که دین کاملی است و ماهیت این دین نقض کننده همه شرایع پیشین است که حکم فقهی مطابق نص صریح قرآن است که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که فرموده اند: «**الاسلام یجب ما قبله**» اسلام پاک میکند همه شرایعی که قبل از آن بوده است از جمله اینکه در مسیحیت رهبانیت یک راهکار عفت مندی بود و یکی از مظاهر آن ازدواج نکردن بود برای اینکه مالک نفس خود شوی باید غرایز خود را سرکوب کنی از جمله غریزه جنسی را، اما در اسلام بعنوان یک دین کامل متکامل سخن پیامبر اسلام اینست که **لارهبانیه فی الاسلام**: رهبانیت در اسلام ممنوع است و در زمان پیغمبر ص حرام میشود و دین راهکار کنترل غرایز جنسی داده است که دیگر دلیلی برای چشم فرو بستن بر هیچ غریزه ای بر اسلام نیست و این یکی از ویژگی های کمال دین است که هیچ غریزه انسانی در اسلام نادیده گرفته نشده است. پیغمبر اسلام در این روایت میفرماید: «**النِّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي**»: ازدواج، سنت من است. هر کس از سنت من رویگردان شود از من نیست. در جای دیگر میفرماید: **شَرَّ أُمَّتِي الْعَرَبُ**: بدترین افراد امت من کسانی هستند که میتوانند ازدواج کنند اما نمیکند. در بین ادیان الهی این تناقض نیست ، بلکه تناقض بین دو شریعت است که برای دو مقطع و مرحله از کمال بشری است.

استفتاء تاسی (تاسی) بِنَبِيِّكَ الْأَعْظَمِ (پاک ترین) الْأَعْظَمِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَأَ لِمَنْ تَأَسَّى وَ عَزَاءَ (بزرگواری) لِمَنْ تَعَزَّى وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصُّ لِعَاقِبَتِهِ، (جای پا)

تاسی و پیروی کن از پیامبرت (ص) که پاکیزه ترین و نیکوترین است. هر کسی میخواهد به کمال برسد باید پایش را جای پای پیامبر بگذارد و این راه بزرگ شدن است برای کسی که طالب بزرگواری است. و دوست داشتنی ترین بنده در پیشگاه خداوند انسانی است که تاسی به پیامبر کند و کسی که رسول خدا را دنباله روی میکند.

دلیل سخن امیرالمومنین ع آیه کریمه قرآنی است. **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.** (ای پیامبر!) بگو: اگر خداوند را دوست می دارید، پس مرا پیروی کنید، تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را بر شما ببخشد و خداوند بسیار بخشنده و مهربان است.

قَضَمَ (جویدن) الدُّنْيَا قَضْمًا - وَ لَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا - أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا (دو پهلوی حیوان را میگویند که وقتی سیر میشود این دو پهلوی پر میشود) وَ أَهْضَمُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا (فرورفتگی شکم)

دنیا رو جوید و انداخت بیرون و هیچ جذابتی دنیا براش نداشت - هیچوقت چشمشش را با دنیا پر نکرد و با چشم تمنا به دنیا نگاه نکرد و توجهی به دنیا نکرد- هرگز شکم خود را از دنیا پر نکرد و هرگز سیر از دنیا نخورد- شکم او از همه اهل دنیا فرورفته تر بود و هیچوقت شکم خود را از مال دنیا پر نکرد

عَرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَىٰ عَنْهُ يَقْبَلَهَا وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ وَ حَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ وَ صَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ :

اینجوری نبود که پیامبر خدا (ص) دستش نرسید و نخورد یا دستش نرسید و نکرد. دنیا به او عرضه شد هم در وجه مادی (وقتی پیغمبر ص شریعت خود را بر قریش عرضه کرد آمدند با او معامله کنند اما پیغمبر فرمود اگر خورشید و ماه را در دست راست و چپ بگذارید بخدا قسم از آیین و شریعتم دست برنمیدارم-) ابا و خودداری کرد از اینکه دنیا رو بپذیرد و دانست که خدا دنیا رو دوست ندارد و دنیا در چشم خدا پست است و او هم دنیا رو پست دید -دید که دنیا در چشم خدا در مقابل آخرت حقیر است پس او هم دنیا رو حقیر دید- دید که دنیا در چشم خدا کوچک است پس او هم دنیا رو کوچک دید (چیزی را که خدا کوچک کرده است ما چرا بزرگ میبینیم؟)

نکته ۳: در نگاه مومن دنیا و مال دنیا نباید اندیکاتور عزت و لطف خدا شناخته شود اگر کسی بیشتر از مال دنیا داشت نباید این را لطف خدا به او ببینیم بلکه بمعنای امتحان سخت تر خدا از ان بنده ببینیم.

در حکمت ۲۸۹ نهج البلاغه امیرالمومنین ع در توصیف برادر دینی خود که گویا ابوذر غفاری بودند فرمودند : **كَانَ لِي فِيْمَا مَضَىٰ أَخٌ فِي اللَّهِ ، كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ** = بود برای من در گذشته برادری خدایی. کوچیکی دنیا در چشم او، او را در چشم من بزرگ میکرد و چون دنیا رو کوچک میدید من او را بزرگ میدیدم.

در خطبه متقین امیرالمومنین ع در بیان متقین فرمودند: **عَظِمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ صَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ** = خداوند همه وجودشان را فراگرفته بود و وجودشان پر از خدا شد پس هر آنچه جز خدا در چشمانشان کوچک آمد.

وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ تَعَظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لَكَفَىٰ بِهِ شِقَاقًا (سرکشی/نافرمانی) **لِلَّهِ وَ مُحَادَّةً عَنْ أَمْرِ اللَّهِ :**

و اگر نبود در ما جز دوست داشتنمان آن چیزی که خدا و پیغمبر انرا دوست نداشتند و نسبت به آن بغض داشتند و ازش دوری می جستند و بزرگ داشتن ما آنچه را که خدا و پیغمبرش آنرا خوار می پنداشتند و

کوچیک میدیدند. همین کافی بود برای ما که راهمان را از راه خدا و پیغمبر جدا کردیم که داریم خدا را نافرمانی میکنیم- و از امر خدا سرپیچی میکنیم.

وَلَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ وَ يَخْصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ وَ يَرْفَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ وَ يَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يُرْدِفُ خَلْقَهُ :

خصوصیات اخلاقی پیامبر را بیان میکند که بر زمین می نشستند و غذا میخوردند (اوج تواضع و فروتنی بود)- مثل بردگان می نشست (قیافه نمیگرفت و پز نمیداد)- با دستان خودش بندهای لیف خرما و کفشش را درست میکرد- و وقتی هم لباسش پاره میشد با دستان خودش وصله میکرد و بر الاغ بی پالان و بی زین سوار میشد (اوج دوری از تفاخر بود) اصلا اسب نداشت (چون اسب برای پولدارها بود) و همیشه پشت الاغ خود یک نفر دیگر را هم مینشاند.

وَيَكُونُ السَّتْرُ (برده) عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ، فَيَقُولُ: يَا فَلَانَةُ لِأَحْدَى أَعَزَّوَجِهِ غَيَّيْبِهِ عَنِّي ، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا،

اینقدر چشم از دنیا شسته بود که یک روزی آمد و دید یکی از همسرانش که ظاهرا عایشه بود پرده گذاری بر درخانه آویزان کرده که عکس و نقش داشت. پیغمبر ص فرمود: ای فلان کس به یکی از همسرانشان، این پرده را ازینجا دور کن و بردار که نمیخواهم حتی به اندازه نگاه کردن به این تصاویر پرده به یاد دنیا و زرق و برق دنیا بیفتم. (نقطه کمال زهدی است که رسول ا... تصویر میکند)

فَاءَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ اِئِمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ وَ اِعْحَبَّ اَعْنَ تَغْيِبِ زِينَتِهَا عَنْ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا (ارزش- لباس فاخر) وَ لَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مُقَامًا (ماندگاری و اقامت کرد)

خواستگاه اصلی زهد واقعی قلب است (عامل دین گریزی تظاهر به زهد است. در ادبیات فارسی فراوان زهد ریایی را نکوهش کرده است: گفت شیخی به زنی فاحشه گفتا مستی/ هر دم تو به دلبری دل بستی/ گفتا تو هر آنچه گویی هستم اما تو چنان که مینمایی هستی؟)

اعراض کرد از دنیا در قلب خویش یعنی حب دنیارو از قلبش بیرون کرد- یاد دنیارو هم از دلش بیرون برد (در جایی از نهج البلاغه خطبه متقین امیرالمومنین ع میفرماید: مومنین تن هایشان در این دنیا است اما ارواح شان در بهشت است) (ما غالبا چون مدیریت فکر نمیکنیم درگیر افکار آلوده هستیم و این افکار آلوده منجر به اعمال آلوده میشویم- این حب دنیارو از لیست افکار بیرون برانی خودبه خود میرسی به زهد واقعی)

دوست داشت زینتهای دنیا از چشم او دور باشند تا دنیا فکر او را مشغول نکند تا اینکه فکر نکند از دنیا ارزش می ستاند.

(تازه اونوقت میرسی به مرحله ای که باید ارزش های ماندگار را در درون خودت پیدا کنی - خدا به قدری زیبایی های ماندگار و اصیل و درونی داده است که برای اثبات خودت به ابزارهای بیرونی احتیاج نداری و باید با زیبایی های اصیل مثل ایمان به خدا زیبا شوی. تو با درستکاری و علم و خدمت به دیگران زیبا میشوی اینها زیبایی اصیل و ماندگار است. فلسفه حجاب همین است که زیبایی های ظاهری زن نباید مانع ایجاد و بروز و ظهور زیبایی های اصیل ماندگار او شود. ارزش یک زن به چشم و قامت و ابروی او نیست به شرافت و نجابت و دیانت و صداقتش است .

داستانی را مولوی در مثنوی خود بیان میکند در مورد طاووسی که داشت پرهایش را میکند و ازو می پرسند چرا پرهایت را میکنی؟ گفت همه میگویند پر طاووس انگار نه انگار که خود طاووسی هم هست.بعدم تازه همش می آیند و بخاطر این پر مرا میکشند و من را از حق حیات محروم میکنند تا پر مرا به در و دیوار آویزان کنند من این پرها را میکنم تا کسی که با خودم کار دارد به سراغم بیاید.این پر شده دشمن من.انسان باید ارزش های درونی خود را کشف کند .امام صادق ع فرمودند:اللهم اجعل غنی فی نفسی:خدایا مرا در درون غنی بکن)دنیا محل قرار ما نیست محل عبور است و پیامبر دنبال ماندگاری کسب مقام و جاه در این دنیا نبود.

فَاءَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَءَشْخَصَهَا (خارج کردن) عَنِ الْقَلْبِ وَغَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ وَكَذَلِكَ مَنْ ءَبْغَضَ شَيْئًا ءَبْغَضَ عَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَءَنْ يَذْكُرَ عِنْدَهُ.:

دنیا را از ذات و درون خودش خارج کرد و بیرون ریخت - او را از دلش جدا کرد- و چشمش را از زینتهای دنیا بست. (اگر واقعا کسی چیزی را دوست نداشته باشد نمیخواهد که او را ببیند و راجع به آن صحبت کند .)

وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي الدُّنْيَا وَ عُيُوبِهَا، إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ وَ زُوِيَ عَنْهُ زَخَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ ءِءَاءَ كَرَمِ اللَّهِ مُحَمَّدًا بِذَلِكَ ءِءَاءَ هَانِهِ؟

و در رفتار و نگاه پیامبر به دنیا کافیت برای آنچه که ترا دلالت کند ترا به زشتی ها و بدیهای دنیا. با اینکه همه دنیا در اختیارش بود اما او و خویشاوندانش همه روزگار خودشان را به گرسنگی میگذرانند. با تمام مقام بلند و بی مانندی که داشت خودش را از زرق و برق دنیا بی بهره نگه داشت. ببینید که خدا با این اختیار بر پیغمبرش او را تکریم کرد یا اهانت؟؟؟؟خدا چون میخواست پیغمبرش را بزرگ بدارد دنیا را از دست او خارج کرد و یا خار و ذلیل کند؟

فَإِنْ قَالَ: اءَهَانَهُ، فَقَدْ كَذَبَ وَاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَءَاتَى بِالْإِفْكِ (تهمت و بهتان) الْعَظِيمِ :

اگر کسی بگوید خدا پیغمبرش را خار کرد که اینطوری در فقر و سختی زندگیش را مقدر فرمود به خدا سوگند این دروغ بزرگی است مگر میشود که خدا اشرف مخلوقات و حبیبش را خار کند - تهمت و ناروای بزرگی را به خدا بسته است.

وَإِنْ قَالَ: اءَكْرَمَهُ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ اءَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَزَوَّاهَا عَنْ اءَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ، فَتَأَسَّى مُتَأَسَّى بِنَبِيِّهِ وَافْتَنَصَ اءَثَرَهُ وَوَلَّجَ مَوْلِجَهُ وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةُ،

و اگر کسی بگوید که خداوند با این تقدیر او را بزرگ داشت پس بداند که خداوند دیگران را خار داشت با متعلق کردن به لذتهای دنیوی و بدانید این لطف خدا نیست به کسی که مال زیاد دهد در بهترین شرایط دادن مال زیاد امتحان خداست

(امیرالمومنین ع میفرمایند: اگر میبینید که نعمتهای خدا همینطور بر تو فرو میریزد در حالیکه تو داری معصیت خدا میکنی خیلی باید بترسی. این را استدراج گویند مانند گوسفندی که خیلی برایش آب میاورند چون قراره است بلافاصله سرش را ببرند و این به نقطه پایان دارد میرسد. وقتی میبینی که داری گناه میکنی و نعمتها بر تو جاری میشود این باید برای علامت هشدار دهنده و خطر جدی باشد)

پس باید همه تاسی به رسول ... بکنیم و دنبال او رویم و ازو پیروی کنیم وگرنه از هلاکت در امان نیستند.

فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَمًا (نشان) لِلْسَّاعَةِ وَ مُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَ مُنْذِرًا بِالْعُقُوبَةِ، خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصًا وَ وَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا، لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ اءَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ، فَمَا اءَعْظَمَ مِنْهُ اللَّهُ عِنْدَنَا حِينَ اءَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفًا نَتَّبِعُهُ وَ قَائِدًا نَطَأُ عَقِبَهُ.:

که خداوند پیامبرش را نشانه ای برای قیامت قرار داده . (اشاره ای به این آیه قرآنی است که : «لقد كان لكم فی رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجو الله و اليوم الآخر و ذکر الله كثيرا».(۱ احزاب) : هر کس که طالب خدا و بهشت است باید پایش را جای پای پیغمبر خدا بگذارد) و بشارت دهنده ای برای بهشت و هشدار دهنده ای برای کیفر گناه و خشم و عقوبت الهی (اشاره به این آیه قرآنی است که تعریف قرآنی از رسول الله است که امیرالمومنین ع از پیغمبر خدا بازگو میکنند . یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (احزاب ۴۵) وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا (۴۶ احزاب): تبشیر بمعنای بشارت دادن و تنذیر به معنای بیم دادن است) پیغمبر ص ازین دنیا با شکم ناپر و گرسنه از دنیا رفت و خارج شد اما به سلامت وارد آن سرای دیگر شد.(راهکار سالم وارد شدن به سرای آخرت قلب سلیم است که آلوده به تعلقات دنیوی نشده باشد)

در دنیا سنگی بر سنگی ننهاد و بنایی برای خویش درست نکرد تا آنکه به فرجام زندگی خویش رسید تا اینکه دعوت پروردگارش را اجابت کرد، و چه عظیم است این نعمت خدا بر ما که چنین اسوه و الگویی برای ما قرار داده است که ما ازو پیروی کنیم و پیشوا و رهبری که به دنبال او حرکت کنیم.

وَاللّٰهُ لَقَدْ رَفَعْتُ مِذْرَعَتِي (لباس /لباس جنگ) هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: اءَ لَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ؟ فَقُلْتُ: اَغْرُبْ عَنِّي ((فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السَّرَى:.

این جمله آخر را امیرالمومنین ع بعنوان درسی که از پیامبر ص آموختند را بیان میکنند و میفرمایند: به خدا سوگند اینقدر این زره جنگی خودم را برای تعمیر به تعمیرکار دادم که خجالت کشیدم لباس پر وصله پاره را سراغش ببرم. و یک روزی یکی به من گفت: بس است این لباس را از خودت دور نمیکنی (نمیخواهی عوض کنی و لباس خوب بگیری؟) به او گفتم از من دور شو که صبح که شد معلوم میشود چه کسی در راه مانده و چه کسی به مقصد رسیده (فردای قیامت مشخص میشود چه کسانی در وضعیت بهتر قرار دارند).